

سادات عبدالوهابیه

سید احمد باقرزاده ارجمندی^۱

چکیده

در پژوهش حاضر پس از ذکر نسب امیر سراج‌الدین عبدالوهاب تبریزی و شرح زندگی پدرش، فرمان‌اوزون حسن به پدرش آورده شده سپس به شرح حال امیر عبدالوهاب پرداخته و در این بین، از نامه‌های سلطان سلیم‌خان و شاه اسماعیل سخن رانده می‌شود و در ادامه وصیت‌نامه و چگونگی و سال درگذشت وی و نیز چند نوشته درباره‌ی وی بررسی و در آخر اعقاب وی - که سادات عبدالوهابیه را تشکیل می‌دهند - تشریح می‌شود.

کلید واژه: امیر عبدالوهاب، سادات، اعقاب، طباطبایی.

مقدمه

سادات عبدالوهابیه، شاخه‌ای از سادات حسنی حسینی طباطبایی هستند که نسب خود را به امیر سراج‌الدین عبدالوهاب تبریزی از نوادگان حسن مثنی‌فرزند حضرت امام حسن مجتبی - علیه‌السلام - می‌رسانند و در آذربایجان، به خصوص در تبریز ساکن هستند که سادات وهابی^۲، سادات وهابیه، سادات عبدالوهابیه و نیز سادات آل عبدالوهاب خوانده می‌شوند. در *تاریخ عالم‌آرای عباسی* آمده است: «سادات عظام عبدالوهابیه اکثر در دارالسلطنه تبریز اقامت داشتند. در این عصر^۳ بعضی در یزد و کاشان و اصفهان

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی کامپیوتر، معماری سیستم‌های کامپیوتری.

۲. «شوخی و جدی»، یغما، س ۱۸، ش ۱، ص ۴۱.

۳. شروع تألیف کتاب از سال ۱۰۲۵ هـ.ق.

نیز هستند. میرعبدالوهاب جدّ اعلی ایشان...^۱ از سادات مذکور به او منسوبند.^۲ «تبریزیان [را] خوی یکسان نبُود و هر که را نیک بنگری طبعی دیگر است در خلقت نیز گونه‌ها باشند مگر یک خانواده با شش [شا]خه از یک پدر، چون سلسله طباطباییان که به آشکار آنجاب و اطیاب باشند.»^۳ که «بدین شهر به شهامت و مناعت ممتازند.»^۴ «بیشتر مردمان [این خاندان] بزرگ بودند و به کاراندرند چون القاب این روزگار که همه نام و افتخار باشد»^۵ و به قول نادر میرزا: «بزرگ‌ترین خانه تبریز، آل طباطبایی است»^۶ اکثر فرزندان و اعقاب امیر عبدالوهاب تبریزی از ممتازین علم و فرهنگ در این سرزمین

۱. سه نقطه (...) به معنی این است که موقع نقل قولی از منبعی کلمه یا عبارتی از آن حذف شده است.
۲. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۴۳.
۳. تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۳۴۴. در کتاب‌های تصحیحی که متن آن با دو سه کتاب خطی مقایسه شده است، عباراتی که در متن کتاب آمده در این مقاله ملاک واقع شده و کاری به بقیه ندارد.
۴. همان، ص ۱۴۹.
۵. همان.
۶. پسر بدیع‌الزمان میرزا ابن محمدقلی میرزای ملک‌آرا ابن فتح‌علی شاه.
۷. همان، ص ۳۵۳.

هستند و «منصب شیخ الاسلامی^۱ و قضاوت^۲ [و نیز نقابت^۳ و وکالت^۴] تبریز از عهد اوزون حسن^۵ بدین طرف غالباً به میراث در این خانواده برقرار بوده است.»^۶ هر چند در برخی منابع از انتصاب ایشان بر مسند

۱. شیخ الاسلام‌ها در دوره حکمرانان آق‌قویونلو و صفوی نقش مهمی در تحولات و مناسبات دینی برعهده داشتند و معمولاً پایتخت، یک شیخ الاسلام داشت و کار وی «نظارت عالی بر تمامی مسائل مذهبی و افتا و صاحب حق در حل و فصل دعاوی بر پایه فقه اسلامی بود» (تاریخ ایران اسلام: دفتر چهارم: صفویه از ظهور تا زوال، ص ۴۰۰) البته مسایل مربوط به قضا، موقوفات عمومی، امر به معروف و نهی از منکر و تدریس علوم دینی در مدارس نیز از وظایف آن‌ها محسوب می‌شد تا جایی که «هر طلاق شرعی را در حضور شیخ الاسلام می‌دادند و ضبط مال غایب و یتیم اغلب با شیخ الاسلام بود و بعد از آن به قضات مرجوع» (تذکره الملوک، ص ۳. به نقل از ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۴۵۳) می‌شد. «اسناد و قبالات مردم نیز به مهر او می‌رسید» (دستور الملوک، ص ۶۹. به نقل از ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۴۵۳) در فرمان شاه سلطان حسین ابن سلیمان صفوی به شیخ الاسلام وقت درباره وظایفش آمده است: «منع و زجر جماعت مبتدعه و فسق و اخذ اخماس و زکوات و حق الله از جماعتی که ماطله نمایند و رساندن آن به مستحقین و مستحقات و تنسیق مساجد و مدارس و معابد و بقاع الخیرات و ایقاع عقود و طلاق و مناکحات و سایر امور که به شیخ الاسلامان متعلق و مرجوع است و قلع و قمع بدع و احقاق حقوق مسلمانان و رفع ظلم ظالمان و قطع ید از ارباب عدوان و بذل و جهد نمودن در تحصیل دعای خیر جهت ذات اقدس نواب کامیاب همایون ما کوتاهی نکنند و رعایت احدی را مانع اجرای احکام دینی نگردانند.» (تاریخ ایران اسلامی: دفتر چهارم: صفویه از ظهور تا زوال، ص ۴۰۰).

۲. هر چند تفکیک دقیق وظایف قاضی با اختیارات شیخ الاسلام کاری دشوار است ولی با این حال در این منصب شیوخ اسلام «به تشخیص دعاوی شرعی مردم، موافق قانون شریعت» (تذکره الملوک، ص ۳. به نقل از ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۴۵۳) می‌رسیدند.

۳. نقابت به معنی سرپرستی و ریاست است و دیوان نقابت بر آن بخش از تشکیلات سیاسی-اداری حکومت عباسیان اطلاق می‌شد که در نیمه نخست قرن سوم هجری شکل گرفت و وظیفه سرپرستی سادات بنی هاشم را بر عهده داشت. خلیفه یا سلطان، از میان شخصیت‌های صالح، عالم و مقبول بنی هاشم سرپرستی برای تمامی سادات سرزمین‌های زیر فرمان خود برمی‌گزید که نقیب‌النقا نامیده می‌شد و اداره دیوان نقابت و انتخاب نقیبان شهرها، محله‌ها و قبایل بر عهده او بود هر نقیب موظف به پرداخت مقرری ماهانه، حفظ انساب و صیانت از شأن سادات تحت سرپرستی خود بود که بر تحصیل، ازدواج، اشتغال و معاش آنان نظارت داشت و از حقوق آن‌ها در دادگاه‌ها و دیگر دیوان‌ها دفاع می‌کرد. این تشکیلات از ترکستان، چین در شرق تا اندلس در غرب جهان اسلام دامن گسترده و پس از عباسیان نیز قرن‌ها در دولت‌های مختلف اسلامی دوام آورد. (دیوان نقابت، ص جلد پشت کتاب).

۴. این منصب بر سه قسم بود: وکالت مالیات، وکالت الرعايا و امانت الرعايا. نادر میرزا در این باره می‌گوید: «هر که را منصب وکالت رعیت بود از مصالح ملک و رعایا سخن گفتی و رأی زدی و گفتار و نصیحت او در کار رعایا حجت بود و آنکه وکالت خراج داشت چنان بود که اگر خراجی به شهریار روستایی بخواستندی نهاد و این وکیل باشی رأی دهد و آیینی گذارد که در شمار مردم و خانه و مواشی و انعام و پیمودن اراضی و مزارع و میزان خراج مقایسه و عسور حیوانات بر مردم حیف و ظلم نرود و به انجام او به سر خط خاتم زدی و مجری بودی.» (تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، صص ۱۴۹-۱۵۰).

۵. ابوالنصر امیرحسن بیگ ابن علی ابن قراعثمان مشهور به اوزون حسن و حسن پادشاه.

۶. «شوخی و جدی»، یغما، س ۱۸، ش ۱، ص ۴۱.

قاضی القضا^۱ آذربایجان و قاضی عسکر^۲ نیز سخن رانده شده است.^۳ اکنون محاسن این خاندان بزرگ بنگارم:

«گرچه لقمهٔ باز آن صعوه نیست چاره اینجا آب و روغن کردنی است.»^۴

نسب

امیرسراج‌الدین (به قولی نورالدین) عبدالوهاب طباطبایی تبریزی شیخ‌الاسلام ابن میرجلیل رفیع‌الدین امیرعبدالغفار شیخ‌الاسلام (به قولی شیخ‌الاسلام کبیر) ابن سید عمادالدین امیرالحاج (به قولی امیرعمادالدین) ابن سید فخرالدین حسن (به قولی حسن سید فخرالدین) ابن امیرکمال‌الدین محمد (به قولی محمد کمال‌الدین) ابن امیرسید حسن (به قولی سید حسین) ابن سید شهاب‌الدین علی (به قولی علی شهاب‌الدین) ابن سید عمادالدین علی (به قولی علی عمادالدین) ابن سید احمد (به قولی احمد) ابن سید عمادالدین (به قولی سید عمادالدین علی، به قولی علی عمادالدین، به قولی سید عماد و به قولی سید عمادالدین کبیر)^۵ ابن ابوالحسن (به قولی ابوالحسین و به قولی ابوطاهر) علی‌الشاعر (به قولی علی‌الصفهانی، به قولی ملقب به شهاب، به قولی شهاب‌الدین، به قولی عمادالدین و به قولی عمادالدین علی) ابن ابی‌الحسن (به قولی ابوالحسین) محمدالشاعر (به قولی محمدالصفهانی و به قولی ملقب به ابن طباطبا) ابن ابوعبدالله احمدالشاعر (به قولی احمدالصفهانی و به قولی ملقب به فتوح‌الدین) ابن ابی‌جعفر محمدالاصغر (به قولی محمدالاکبر، به قولی ملقب به الکوفی، به قولی ملقب به الاصغری، به قولی ملقب به ابن‌الخراعی و به قولی ملقب به ابن‌الخزاعیه) ابن اباعبدالله (به قولی ابوالعباد و به قولی ابی‌محمد) احمدالرئیس الطائفه (به قولی ملقب به فتوح‌الدین، به قولی ملقب به احمدالاکبر باصفهان، به قولی ملقب به احمدالشاعر و به قولی ملقب به ابن‌الخزاعیه) ابن ابواسماعیل (به قولی ابواسحاق) ابراهیم طباطبا (به قولی ملقب به زین‌العابدین) ابن ابوابراهیم اسماعیل‌الدیباج (به قولی ملقب به الاکبر الشریف‌الخلاص و به قولی ملقب به طباطبا)

۱. وی ناظر بر عملکرد و رفتار کلیه قضات در نواحی مختلف کشور بوده و از افراد تعدیل‌کنندهٔ اجحاف و تعدی دولت‌مردان به حقوق رعیت به شمار می‌رفتند. رک: حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو در ایران، ص ۱۹۷.
۲. وظیفهٔ وی رسیدگی به اختلافات حقوقی لشکریان بود. قاضی عسکر در اردوگاه ارتش مسقر می‌شد و با حرکت آن‌ها از جایی به جای دیگر با لشکر همراه می‌شد. رک: همان.
۳. تاریخ پانصد سالهٔ تبریز، ص ۲۰۶. در این مقاله به غیر از امیر سراج‌الدین عبدالوهاب و پدرش در مورد هیچ یک از افراد نسب و اعقاب وی توضیحی داده نخواهد شد، مگر دربارهٔ نام و القاب ایشان در قول‌ها و منابع مختلف و نیز موقعی که از فردی شاخه‌ای انشعاب یابد و به نامی مشهور شود، آن هم فقط در حد ذکر آن نام.
۴. تاریخ و جغرافی دارالسلطنهٔ تبریز، ص ۱۵۳.
۵. بنا بر مجالس نظامیه، ص ۳۴۹ و تاریخ اولاد اطهار، ص ۶۵ و شجرهٔ خاندان طباطبایی دیا بعد از این فرد و قبل از فرد بعدی شخصی به نام سید عباد است که در شجرهٔ خاندان طباطبایی دیا نیز به اشتباه میرآباد نوشته شده است. ولی بنا بر هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۲۷، نسب‌نامهٔ خاندان طباطبایی (اولاد امیر سراج‌الدین عبدالوهاب)، ص ۱۰۶ و المعقبون من آل ابی‌طالب، ج ۱، صص ۳۱۱-۳۱۲ اشتباه است.

ابن اباسماعیل (به قولی ابالحسن و به قولی ابواسحاق) ابراهیم الغمر ابن ابامحمد (به قولی ابوعبدالله) حسن المثنی ابن ابامحمد حسن مجتبی - علیه السلام -

«اگرچه نمودن تاریخ ماه و سال را نتوانم نمودی که به کدام روز نیای این دوده به زواره اسپهان رفته، لاجرم به حدس و تخمین و ظن متأخم به علم گوید که به هنگام خلافت متوکل^۱ - که دشمن جان آل ابوطالب علیه السلام بود - و آل الله بیچاره بودند از قرار جدّ این سادات طباطبایی به زواره پناه بردند و ساکنان این روستا همه یهود بودند. اینجا نیک بنگر که اگر آن مظلوم را به مسلمین اعتماد بود، هرگز جوار یهودان نمی گرفت. آنجا بودند تا نسل آنان بیشتر شد. وزیر بی نظیر خواجه رشیدالدین^۲ نپسندید که علوی با اسرائیلی به یک روستا باشند آنجا را از یهود بپرداخت یا این کار [را] خواجه بزرگ حکیم بی بدیل نصیرالدین طوسی^۳ کرده بود. چون نوبت به خواجه رشید رسید، این روستا را از یهودان به زر خرید و بدین سادات وقف کرد. این سخن من از زبانها شنیده‌ام چون راوی بسیار بود، نوشتم. اکنون روستای زوارق، مُلک خاص دودمان طباطبایی است. به هر چند سال یک تن از آن قریه به تبریز آید و از این بزرگان آن حتی که به ملک آن دیه دارند، اجازه کند که تصرف آنان به حلال باشد.»^۴

اگرچه معلوم نیست اولین بار چه کسی از سادات طباطبایی به اصفهان مهاجرت کرده است و آنچه تا حال گفته و نوشته شده در حد حدس و گمان است، ولی در اکثر منابع تأکید شده که ابوعبدالله احمدالرئیس الطائفه (فتوح الدین، احمدالاکبر و احمدالشاعر) مدتی در اصفهان زندگی کرده و جدّ اعلای سادات طباطبایی ایران است. سید عمادالدین (به قولی سید عمادالدین علی، به قولی دیگر سید عماد یا سید عمادالدین کبیر) جدّ اعلای سادات طباطبایی آذربایجان است. آیت الله سید محمدعلی قاضی ابوعبدالله احمدالشاعر (به قولی احمدالاصفهانی و به قولی ملقب به فتوح الدین) را اولین فردی که به اصفهان آمده، معرفی کرده است.^۵

امیر عبدالغفار

«فقیه، عارف، سیاستمدار و شیخ الاسلام»^۶ جدّ اعلای سادات طباطبایی آذربایجان و اولین فرد از آن سلسله که در آذربایجان ساکن شده است. مردی دانشمند و از سالکان طریقت شاه قاسم انوار^۷ که «اکثر

۱. ابوالفضل جعفر المتوکل علی الله ابن المعتصم ابن الرشید ابن المهدی از خلفای عباسی.

۲. رشیدالدین فضل الله همدانی.

۳. ابوجعفر محمدابن محمدابن حسن طوسی.

۴. تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۵۷.

۵. به علت زیاد بودن منابع قسمت «نسب» و «اعقاب» این نوشتار و این که آن قسمت ها خود موضوع تحقیقی مستقل هستند از ذکر آنها صرف نظر شد.

۶. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۶.

۷. سید معین الدین علی ابن نصیر ابن هارون ابن ابوالقاسم حسینی قاسمی انواری تبریزی.

اوقات شریف را به ترک و تجرد (در سفر) گذرانیده، به زیارت بیت‌الله‌الحرام و مشاهدۀ (انبیای کرام) و ائمه عظام - علی مشرفها التحیه والسلام - مشرف گشته^۱ «و به قسمت اعظم آسیا مسافرت کرده»^۲. در عرفان مقامی والا داشته، «در جهات دینی و دنیوی و در علوم ظاهری و باطنی کمال تقدم را داشته»^۳، به انواع علوم آراسته بوده، «از مشرف صافی صوفیان بهره تمام بوده و از علم جفر نیز نصیب به انجام داشته» است.^۴ همچنین علم هیأت و فقه را به خوبی می‌دانسته.^۵

تاریخ و محل تولد وی در تاریخ ثبت نشده و آنچه معلوم است اینکه «روزگار زندگانی خود را برخی در سمرقند و برخی را در اسفار گذرانیده»^۶ ظاهراً این سیر و سفر با مهیا شدن شرایط سیاسی و اجتماعی صورت گرفته و قبل از آن برای مصون بودن از تعرض حکام ستم‌پیشه در حالتی از اختفا، مشغول فعالیت‌های ترویجی و آموزشی بوده است.^۷ ظاهراً در یکی از این سفرها «در دیار بکر به پادشاه مغفور و مبرور عادل حسن‌بیگ آق‌قوینلو - انارالله برهانه - رسیده در وقتی که (مشارالیه) پادشاه نبوده، وی را به سلطنت آذربایجان، عراق و فارس (و بغداد) بشارت داده»^۸ هر چند در آتشکده اردستان آمده که «در روزگار امیر تیمور گورگان»^۹ [ظاهراً] پس از حمله هلاکوخان^{۱۰} به ایران از مدینه‌السادات زواره به تبریز آمده است.^{۱۱} نادر میرزا هم پیش از این، همین نکته را در کتابش نوشته است.^{۱۲}

پس از آنکه اوزون‌حسن در سال ۸۷۲ هـ.ق به قدرت رسید، «به تجسس سید بزرگوار پرداخت و او را به آذربایجان آورد»^{۱۳} و در سال ۸۷۳ هـ.ق. امیر عبدالغفار را شیخ‌الاسلام آذربایجان کرده «و در تعظیم و تکریم وی کمال اهتمام به جای آورده، وی شأن عظیمی پیدا کرده؛ اما مشارالیه در کمال اخلاق بوده، نامرادی و بی‌تعلینی را نمی‌گذاشته با وجود کمال تعین»^{۱۴} تا جایی که روستای امند که مرکز محال رودقات تبریز شمرده می‌شد، در چهارم ذوالقعدة ۸۷۵ هـ.ق. مطابق آوریل ۱۴۷۱ م. با فرمان اوزون‌حسن به

۱. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲. شجره‌نامه سادات طباطبایی آل عبدالوهاب آذربایجان، به نقل از هدیه‌لال عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۲۹.

۳. همان، به نقل از نسب‌نامه خاندان طباطبایی، ص ۳۶.

۴. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۵. «درنگی بر یک تبارنامه»، میراث شهاب، ش.پ. ۳۵ و ۳۶، ش. ۱ و ۲، ص ۷۸.

۶. شجره‌نامه سادات طباطبایی آل عبدالوهاب آذربایجان، به نقل از نسب‌نامه خاندان طباطبایی، ص ۳۶.

۷. خاندان عبدالوهاب به نقل از پیام زن، ش.پ. ۲۱۲، ش. ۸، ص ۱۰.

۸. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۹. مشهور به تیمور لنگ.

۱۰. یکی از چهار پسر تولی‌خان و نوه تموجین چنگیزخان مغول.

۱۱. آتشکده اردستان، ج ۱، ص ۱۷۴.

۱۲. تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۵۳.

۱۳. هدیه لال عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۲۸.

۱۴. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۵.

عبدالغفار^۱ سیورغال داده شد:

هو الغنی الحکم لله

ابوالنصر حسن بهادر سیوزومیز

فرزندان اعزّ دولت یار و امرای نامدار و وزرای عالی مقدار و حکام و نواب و دیوانیان و گماشتگان آذربایجان فخاصّه دارالسلطنه تبریز بدانند که درین وقت از ابتدای توشقان ثیل موضع انبند را از اعمال رودقات نواحی تبریز مع مال و متوجهات دیوانی آن به سیورغال ابدی اعلی حضرت سیادت منقبت، قدسی پناه حقایق دستگاه، هدایت شعار ولایت دثار، مرتضی ممالک اسلام مرشد طوایف الامم، المؤید من عندالله الملک الجبار، سیّد رفیع الحق والحقیقه والطریقه والدین عبدالغفار - خلدالله تعالی ظلال میامن ارشاده و برکاته - فرمودیم و ارزانی داشتیم و این حکم همایون - نفذه الله تعالی - سمت اصدار یافت تا حسب المسطور مقرر دانسته، موضع مذکور را به تصرف و کلا و گماشته حضرت مشارالیه گذارند و سیورغال ابدی آن حضرت شناسند و از مال و اخراجات و زواید و عوارض و سایر تکالیف دیوانی معاف و مسلم و حر و مرفوع القلم دانند و من جمیع الوجوه تعرض نرسانند و قلم و قدم و نظر و بصر کوتاه و کشیده داشته، از رعایای [ی] آنجا مطالبتی ننمایند و این عارفه را انعام ابدی و سیورغال سرمدی آن حضرت شناخته، از شوائب تغییر مصون و مأمون دانند کدخدا و رعایای [ی] قریه مذکوره باید که مال و متوجهات و جهات دیوانی خود را به وکلای حضرت قدسی پناهی جواب گویند و در ادای آن تمرّد و تخلف نورزند.

از جوانب برین جمله بروند و از فرموده در نگذردند و همه ساله حکم مجدد نطلبند و چون به توقیع رفیع منبع اشرف اعلی موشّح و موقع و محلی گردد، اعتماد نمایند.

تحریراً بالامر العالی فی رابع ذیقعد الحرام لسنه خمس و سبعین و ثمان مائه

الوائق بالملک الحرمان حسن ابن علی ابن عثمان

ربّ اختم بالخیر والاقبال

پروانچه اشرف اعلی به رساله امیرزاده شمس الدین محمد، به وقوف بنده درگاه آل رشید^۲

و از این طریق زمام امور دینی را بر عهده گرفته و به ترویج علوم و ارزش های دینی و عقاید شیعی می پرداخت. در مسایل دینی و نیز دعاوی حقوقی و مدنی بر مبنای شریعت و فقه حکم می داد و رسیدگی به امور مدارس، مساجد، خطبا و امامان جماعت و جمعه و نظارت بر امور اوقاف و مسایل قضایی از وظایف وی بود. علاوه بر شیخ الاسلامی به سمت قاضی القضاتی هم رسیده و بر رفتار قاضیان آذربایجان نظارت

۱. اصل سند در تهران نزد خان ملک ساسانی بوده و عکسی از آن در مقاله همو در آثار ایران به زبان فرانسه (جلدم سوم، جزء دوم، صص ۲۰۶-۲۰۳) و از آنجا در کتاب Busse (فرمان شماره دو) و متن آن به حروف چندسطری در مقاله خان ملک و به صورت کامل در کتاب Busse (صص ۱۵۳-۱۵۱) و مجله وحید سال پنجم، شماره نهم، ص ۷۸۷ آمده است. (فرمان های ترکمانان قراقریونلو و آق قویونلو، ص ۷۳).

۲. فرمان های ترکمانان قراقریونلو و آق قویونلو، صص ۷۶-۷۴.

داشت. در این زمان رقبات وقفی زواره که به سادات طباطبا اختصاص داشت، به وسیله کارگزاران محلی جزو املاک حکومت آق‌قویونلو درآمد که با اعتراض طوایفی از این خاندان مواجه شد و گروهی به نمایندگی از سوی ایشان به دربار آق‌قویونلو رفتند و با امیرعبدالغفار ملاقات کردند و از او خواستند به این مسئله رسیدگی نماید. وی بنا به تقاضای سادات زواره، موقوفه یادشده را از تصرف حکومت خارج و به فرزندانگان دختری ابوعلی رستمی^۱ (واقف) تحویل داد.^۲

«چون بندگان امیر (عبدالغفار) در تبریز ساکن شده‌اند (به طلب)^۳ پسر خود امیرسراج‌الدین عبدالوهاب که در آن زمان در سمرقند سکونت داشت، فرستاد و او را با خاندانش به آذربایجان فراخواند. ولی «تا رسیدن مشارالیه وعده ندای «ارجعی الی ربک»^۴ به حضرت میر رسیده بود؛ لبیک‌گویان عالم فانی را بدروود کرده، متوجه عالم باقی گشته. حضرت میرعبدالوهاب به دیدار والد ماجد خود مشرف»^۵ نشد و این در سال ۸۷۷ هـ.ق. اتفاق افتاد. ولی در هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا سال ۸۸۳ هـ.ق. نوشته شده است.^۶ باید توجه داشت که به گفته حافظ‌حسین کربلایی تبریزی امیرعبدالغفار «در زمان سلطنت سلطان مذکور به جوار رحمت (رب غفور پیوسته)^۷ است و می‌دانیم که اوزون‌حسن پس از فتح تفلیس در سال ۸۸۱ هـ.ق. به تبریز بازگشت و در آخر رمضان شب عید فطر سال ۸۸۲ هـ.ق. در این شهر درگذشت. «ولاد میرزا میران‌شاه ولد میرتیمور کورکان که در آذربایجان می‌بوده‌اند (به حضرت میر اعتقاد تمام داشته‌اند بندگان میر را به»^۸ «واسطه تیمن و تبرک... به التماس»^۹ در مقبره خانوادگی خود مدفون ساختند.

بنا به روضات‌الجنان و جنات‌الجنان «مرقد و مزار آن قدوة احقاد سید مختار امیرعبدالغفار - رحمة الله علیه

۱. طبق آنچه معروف است احمد ابن محمد ابن رستم ابن المطیار القرشی که به مدنی و رستمی نیز معروف بود، در آخر نیمه قرن دوم و نیمه اول قرن سوم هجری در اصفهان می‌زیسته و اصلاً نیاکان او از قریش بوده و به اصفهان مهاجرت نموده‌اند. در اصفهان سمت حکمرانی و امارت داشته و دارای ضیاع و عقار فراوان و قصور زیبایی در اصفهان و اطراف بوده و خود و نیاکانش همه از اهل فضل و شعر بوده‌اند و حکایات و ابیاتی که حاکی از جلالت قدر اوست در کتاب محاسن اصفهان مسطور است. چون احمد مردی عقیم بوده نذر می‌کند اگر خداوند فرزندی او را عطا کند با قرینه خود از سادات طباطبا که در اصفهان نقابت داشته، تزویج کند این نذر به هدف اجابت می‌رسد و فاطمه دختر احمد به حیاله نکاح شهاب‌الدین علی درمی‌آید... از فاطمه نام‌برده طاهر ابن علی به وجود آمده است و این شخص (طاهر) اولین کسی است که موقوف علیهم موقوفات احمد ابن رستم تشخیص گردیده است. و سادات طباطبا که از موقوفات استفاده می‌کنند از نژاد طاهر مزبورند. (آتشکده اردستان، ج ۱، ص ۱۷۱).

۲. ر.ک: تطور حکومت در ایران بعد از اسلام، ص ۱۴۲.

۳. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۴. قسمتی از سوره آیه ۲۸ فجر.

۵. همان، صص ۲۱۶-۲۱۵.

۶. هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۲۸.

۷. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۸. همان.

۹. روضه اطهار، ص ۱۰۴.

– در ... دومنار سرخاب است و آن خانقاهی است که صاحب دیوان سعید خواجه سعدالدین ساوجی^۱ – طاب ثراه – بنا کرده^۲ بود. ولی در هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا «محلّه چهارمنار سرخاب»^۳ ذکر شده است. «در غائله هجوم عثمانی‌ها به تبریز این مقبره در معرض تطاؤل قرار گرفته و با دست ظلم و ستم ویران گردید.»^۴ نادر میرزا در این باره نوشته: «دختری نبشته زبان [را] بدین میر اخلاصی کامل بود و با اجواد آنان در پای منار سرخاب در مقبره اولاد امیر تیمور مدفون شده... من گویم اکنون^۵ از مقبره تیموریان و منار سرخاب اثری نیست.»^۶

امیر عبدالوهاب تبریزی

«عالم، عارف، فقیه و شیخ الاسلام»^۷ «حسنی‌الآب و حسینی‌الام»^۸ «به ملکات فاضله اخلاقی آراسته و از علوم و فنون بهره و نصیب کافی داشت و فوق‌العاده امین و پرهیزگار و مقید به حفظ اصول و احترام دینی بوده و همیشه دوش خود را مرکز ثقل امور شریعتی قرار داده بود»^۹. آیت‌الله عبدالحسین امینی نجفی در کتاب شهداء الفضیله ذیل عنوان «العلامه السید عبدالوهاب الحسینی التبریزی»^{۱۰} – که به اشتباه حسینی نوشته – تأکید می‌کند که وی از بزرگ‌ترین دانشمندان و فقیهان شیعه بوده و نبوغ علمی او با پارسایی آراسته شده و خصال پسندیده بزرگوارانه را از نیاکان پاکش به میراث برده بود و میرزا عبدالله اصفهانی افندی ضمن تکرار اشتباه کتاب مذکور در ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء از وی با القاب «الفاضل العالم الفقیه الکامل جد السادات العبد الوهابیه فی تبریز و صاحب الکرامات والمقامات»^{۱۱} یاد می‌کند. در هر دو کتاب یاد شده به اشتباه، وی هم‌عصر با شاه طهماسب صفوی معرفی شده است تا جایی که میرزا عبدالله اصفهانی افندی می‌نویسد: «ظنی أن السید امیر عبدالوهاب الذی ینسب الیه السادات عبدالوهابیه لیس هو الذی کان فی عصر السلطان شاه طهماسب فی تبریز فی مجیء الرومیه مع السلطان سلیمان ملکهم الی تبریز و قد

۱. خواجه سعدالدین محمود ساوجی.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۱۴.

۳. ص ۲۸.

۴. شجره‌نامه سادات طباطبایی آل عبدالوهاب آذربایجان، به نقل از هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۲۹.

۵. حدوداً ۱۳۰۰ هـ ق.

۶. تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۵۳.

۷. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۷.

۸. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۰. چون مادر اباسماعیل (به قولی ابالحسن و به قولی ابواسحاق) ابراهیم‌الغمر ابن ابامحمد (به قولی ابوعبدالله) حسن‌المثنی‌ابن حسن مجتبی‌(ع)، فاطمه ملقب به حورالعین دختر امام حسین(ع) است.

۹. هدیه‌لآل عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۲۹.

۱۰. همان، ص ۱۲۹.

۱۱. همان، ص ۲۸۷.

أرسله السلطان شاه طهماسب المذكور بعد أخذه تبريز عن أيدي الروميه للحجابه الى بلاد الروم، بل انما هو الجد الاعلى له و ان سمي باسمه. فلاحظ.^۱

وی «در علوم ظاهر و باطن وحید روزگار بوده»^۲ و «در سلک اجله سادات صاحب سعادت آذربایجان منتظم بود [...] از اکتساب فضایل و کمالات بهره تمام داشت و به علم دیانت و پرهیزگاری همواره نقش شریعت‌وری و دینداری بر لوح خاطر می‌نگاشت»^۳ «خلف صدق حضرت میر رحمت‌الله حضرت سید پناه و نقابت (دستگاه، حاوی الفضایل والکمالات، معدن الجود والبرکات) امیرسراج (المله و) الدین عبدالوهاب (علیه‌رحمة ربه التواب) در سمرقند متولد شده بوده‌اند و نشو و نما یافته (و به شرف ارادت و انابت حضرت خواجه احرار، خواجه عبیدالله^۴ - رحمت‌الله - مشرف گشته»^۵ [بودند].

همان طور که ذکر گردید، امیر سراج‌الدین عبدالوهاب بعد از فراخوانده شدن به آذربایجان به وسیله پدرش از سمرقند راهی تبریز شدند و «چون به تبریز رسیده‌اند، پادشاه عالی‌شان جنت‌مکان نسبت به حضرت مخدوم‌زاده عالمیان در کمال اخلاص و اعتقاد پیش آمده‌اند چه جای آن داشته زیرا که سیادت پناه مشارالیه (در اکثر چیزها از والد ماجد خود بیش و پیش بوده‌اند و) به زیور فضایل ظاهری و باطنی آراسته بود و به خدمت بسی از اکابر و اعزّه رسیده و در یوزه خاطر نموده به فیوضات لایقه مشرف گشته بود»^۶ از طرف حسن‌پادشاه به منصب شیخ‌الاسلامی آذربایجان انتخاب گردید. «صیت جلالت و عظمت و ریاست بی‌پایان او در شهرها پیچید و نام نامی او در تمام بلاد منتشر شد و بعد از سر آمدن زمان وی، اولادش به عنوان عبدالوهابی معروف شده و با این انتساب شهرت یافتند»^۷. «شیخ‌الاسلامی عالی‌شان شده (در زمان سلطنت آق‌قویونلو شأن عظیمی پیدا کرده سلاطین ملازمتش می‌نموده‌اند»^۸ «سید بزرگ عالی‌شان و منظور انظار سلاطین عصر بوده به مصاهرت یوسف‌ابن حسن‌پادشاه معزز گشته»^۹ یعنی «میرعبدالباقی ولد میرعبدالوهاب دختر یوسف‌پادشاه ابن حسن پادشاه را داشته و سید حسن بیگ از آن دختر به وجود آمده اولاد حسن بیگ از جانب مادر به حسن‌پادشاه و از جانب پدر، اولاد میرمشارالیه‌اند»^{۱۰} و «اکثر اوقاف تولیت

۱. همان، صص ۲۸۸-۲۸۷.

۲. روضه اطهار، ص ۱۰۴.

۳. تاریخ حبیب‌السير فی اخبار افراد بشر، ج ۴، ص ۶۰۸.

۴. خواجه ناصرالدین عبیدالله.

۵. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۶. همان، ص ۲۱۶.

۷. خاندان عبدالوهاب به نقل از ستارگان حرم، ج ۱۶، ص ۲۱۷.

۸. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۶.

۹. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۴۳.

۱۰. روضه اطهار، ص ۱۰۴.

بقعه حسن پادشاه واقع در صاحب‌آباد تبریز که به نصریه^۱ مشهور است به آن سلسله متعلق بود^۲ «ولی فعلاً در تبریز نه از... اولاد ذکور حسن پادشاه ترکان و نه منار سرخاب اثری باقی نیست و به این جهت است که سادات وهابیه (اولاد میرعبدالوهاب) مدعی وراثت موقوفات حسن پادشاه هستند.»^۳ در بعضی کتب به اشتباه امیرعبدالوهاب داماد امیریوسف معرفی شده است.^۴ چنانچه در رجال آذربایجان در عصر مشروطیت آمده:

۱. «میدان صاحب‌آباد، یا صاحب‌آواد میدانی، که در امتداد خیابان دارایی فعلی تبریز قرار دارد، الگو... و طرح اصلی میدان نخجوان (نقش جهان) اصفهان است. بقایای باقی‌مانده از این مجموعه که امروزه به نام مجموعه صاحب‌الامر معروف است از مجموعه‌های تاریخی و ارزشمند ایران می‌باشد. طبق بررسی‌های انجام شده این مجموعه، مدت چهار قرن مرکز حکومت ایران و مقر فرماندهی پادشاهانی چون جهان‌شاه، اوزون‌حسن، شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب بوده است؛ اما امروز تنها نام و یاد این مجموعه نفیس باقی‌مانده و تغییرات به وجود آمده در طول تاریخ باعث کاستن از شکوه و عظمت آن شده است. اجزای این مجموعه عبارت بود از: میدان حسن پادشاه، مجموعه جعفرپاشا، دارالمساکین، باغ نصریه، عمارت هشت‌بهشت، کلیسای سنت‌هلنا و مسجد شاه‌طهماسب (مسجد صاحب‌الامر کنونی)... «این کاخ در وسط باغی با مصطبه‌ای قرار دارد و در هر گوشه این مصطبه، فواره‌هایی به شکل ازدها از مفرغ گذارده‌اند. این فواره‌ها را به قدری با مهارت و هنرمندی ساخته‌اند که گویی ازدهاها جان دارند. در داخل این کاخ بر طاق تالار بزرگ، صحنه‌هایی از نبردهای متعدد اوزون‌حسن و همچنین شرف‌یابی نمایندگان باب‌عالی را به حضور اوزون‌حسن با طلا، نقره، و رنگ آبی تصویر کرده‌اند. از آن گذشته مجالسی نیز از شکار اوزون‌حسن که سوار بر اسب، نمایانده شده است با سگ‌ها و بازها و از آن گذشته، اتفاقات دیگر را رسم کرده‌اند و... خود باغ دارای سه در ورودی است، رو به شمال، جنوب و مشرق.» به مسجد اوزون‌حسن که ذکرش رفت، مدرسه‌های عالی برای طلاب علوم ضمیمه بود که اوزون‌حسن را در صحن باغ آن دفن کرده‌اند. این بنا که نیز از آثار اوست، مدرسه نصریه نامیده می‌شد و در نزدیکی این مدرسه باز مسجد مقصودیه واقع است که در دوره مقصود، فرزند دسینیا ساخته شده است. در میدان صاحب‌آباد که تا کنون به صورت مکرر ذکر آن به میان رفت به جز یک قصر کوچک‌تر که پادشاهان آق‌قویونلو از ایوان آن مسابقات و بازی‌ها را تماشا می‌کردند و یا سفرای خارجی را در آنجا به حضور می‌پذیرفتند، یک بیمارستان بزرگ هم وجود داشت که فقط یک دیوار حد فاصل آن و مسجد اوزون‌حسن بود. در دوران اوزون‌حسن و یعقوب به شهادت بازرگانان ونیزی، بیش از هزار تن مستمند و بیمار در این بیمارستان که اتاق‌های وسیعش با قالی مغروش بود، زندگی می‌کردند. در سفره‌خانه مجاور که به فقرا اختصاص داشت، به خرج دربار به تهی‌دستان غذا داده می‌شد... به طور کلی این میدان را می‌توان جزء میدان‌های حکومتی - اداری با کارکردهای اجتماعی دسته‌بندی نمود. بناهایی مانند کاخ عالی‌قاپو و هشت‌بهشت، نشان از نقش حکومتی میدان دارد و از طرف دیگر ارتباط بسیار نزدیک با بازار و اقتصاد شهر بر نقش اجتماعی میدان تأکید می‌کند. وجود مسجد و مدرسه نصریه موقعیت مذهب را به عنوان حلقه واسطه بین مردم و حکومت نشان می‌دهد. سایر فضاهای شهری از جمله بیمارستان نیز بر مرکزیت این میدان در شهر صحنه می‌گذارد. («میدان صاحب‌آباد»
<http://fa.wikipedia.org/wiki>).

۲. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳. آشکده اردستان، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴. ر.ک: شاه اسمعیل (اسناد و مکاتبات تاریخی)، ص ۲۳۱ و هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۳۱.

«[امیر عبدالوهاب] داماد امیرحسن آق قویونلو و با سلطان حیدر^۱ باجناق بوده»^۲ امیر عبدالوهاب «در زمان سلطان یعقوب [بیگ^۳ نیز] شیخ الاسلام بود»^۴ تا شکست الوندیگ بایندری برادرزاده سلطان یعقوب بیگ از شاه اسماعیل صفوی اول^۵، یعنی دوم رمضان سال ۹۰۷ هـ.ق.^۶

در کهن ترین منبعی که شرح زندگانی امیر عبدالوهاب نوشته شده، یعنی *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، چنین آمده است: «در مبادی ایام کشورگشایی شاه دین پناه هراس به قیاس، به خاطر راه داده از تبریز به هرات شتافت [به سبب کینه توزی شاه اسماعیل نسبت به سلاطین آق قویونلو] و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور^۷ و اولادش بر وجنات احوال آن سید ستوده خصال تافت، چنانچه در مجالس بر اکثر سادات خراسان آن سید عالی شأن را تقدم دادند و سیورغال مناسب تعیین کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشودند»^۸ می گویند وی بر اساس نظر فرمانروا به امور شرعی و قضایی مردم کرمان رسیدگی می کرد.^۹ در سال ۹۱۱ هـ.ق. «چون خاقان منصور به جوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبدالوهاب از بدیع الزمان میرزا^{۱۰} رخصت حاصل کرده به آذربایجان مراجعت فرمود»^{۱۱} «شاید قبلاً وی مکاتبه ای با شاه اسماعیل کرده یا صوفی کامل^{۱۲} او را به پیغام و نامه امان داده و به تبریز خوانده بود»^{۱۳} [چون] شاه اسماعیل... به توانایی های فکری، فقهی و علمی اش پی برد، از وی تجلیل کرد^{۱۴} و «بعد از وصول به مقصد، مشمول عواطف بی دریغ نواب کامیاب شاهی شده، در ضلال اقبال لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن گشت»^{۱۵} تا جایی که «به مناسبت قربابت با خاندان اوزون حسن (و به تبع آن با شخص صوفی کامل تولیت مدرسه نصریه اوزون حسن بدو قرار گرفت»^{۱۶} با وجود این، بنا بر برخی منابع شاه اسماعیل «نسبت به خاندان

۱. پسر شیخ جنید و خواهرزاده سلطان اوزون حسن آق قویونلو.

۲. همان، ص ۲۸۰.

۳. فرزند اوزون حسن که بعد از براندازی برادرش خلیل سلطان جانشین پدرش شد.

۴. *هفت اقلیم*، ج ۳، ص ۲۳۰.

۵. ابوالمظفر ابن حیدر ابن جنید و ملقب به ابوالمظفر بهادرخان.

۶. ۸۸۰ هـ.ش. و ۱۵۰۱ میلادی.

۷. سلطان حسین بایقرا پسر امیر منصور پسر بایقرا پسر عمر شیخ پسر تیمور گورکانی و آخرین سلطان از امرای تیموری.

۸. صص ۶۰۸-۶۰۹.

۹. «عبدالوهاب تبریزی»، <http://fa.wikipedia.org/wiki>.

۱۰. فرزند سلطان حسین بایقرا.

۱۱. *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۴، صص ۶۰۸-۶۰۹.

۱۲. شاه اسماعیل صفوی.

۱۳. شاه اسماعیل (*اسناد و مکاتبات تاریخی*)، ص ۲۳۲.

۱۴. ر.ک: «عبدالوهاب تبریزی»، <http://fa.wikipedia.org/wiki>.

۱۵. *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۴، صص ۶۰۸-۶۰۹.

۱۶. شاه اسماعیل (*اسناد و مکاتبات تاریخی*)، ص ۲۳۲.

عبدالوهاب خوش‌بین نبود.^۱ گویا سامان‌دهی موقوفات آستانه شیخ‌صفوی^۲ نیز به وی سپرده شد.^۳ «او از نظرات فقها و شخصیت‌های علمی و مذهبی آن عصر برای سامان دادن به امور حکومت استفاده نمود و اولین کار تشکیلاتی‌اش، منطقه‌بندی و سپس تعیین مسئول بر منطقه‌ای به نام صدر است.»^۴ امیر عبدالوهاب از جمله افرادی است که در شکوفا کردن حوزه علمی تبریز و گسترش تشیع در قرن دهم نقش اساسی داشت که این مسئله در گزارش شیخ‌آقابزرگ تهرانی^۵ از علمای این قرن کاملاً مشهود است.^۶

بعد از جنگی که بین سپاه شاه اسماعیل با سلطان سلیم‌خان^۷ در روز چهارشنبه دوم رجب ۹۲۰ هـ.ق. در جلگه چالدران درگرفت، سپاه شاه‌اسماعیل شکست خورد، سلطان سلیم‌خان به صدر اعظم خود احمدپاشا هرسکلی‌اوغلی مأموریت داد تا به تبریز رفته، پایتخت دولت صفوی را تصرف کند و در نامه‌ای که خطاب به بزرگان تبریز نوشته بود، ضمن اینکه فقط از امیرعبدالوهاب به اسم، نام برده بود، از مردم تبریز دعوت کرد که از صدر اعظم عثمانی اطاعت کنند.

اکابر و اعیان سکان خطه تبریز، سیما فخرالسادات میرعبدالوهاب رزقت سلامته به عنایت و مراحم شاهانه اختصاص یافته بدانند که شفقت و رأفت در ترفیه حال مسلمانان و تطیب قلوب عجزه و مسکینان و تتمیم مصالح ملک و ملت و تنظیم منازم دین و دولت بیش از پیش است. همه کس را شکر ایزد متعال واجب است که ایشان را از دست ظلم چنین ظالم غدار رها کنید و سایه عدالت سعادت‌بخش ما را بر سر ایشان گسترانید.^۸ حالیا پیش از نزول اجلال اردوی همایون برا[ی] افاضه عدل و انصاف و ازاله جور و اعتساف، دستور مکرم و وزیر معظم و کبیر مفخم، ذوالقدرالایم والمجدالاشم والنجاه والکرم، مدیرالامور بالرأی المصاب بین‌الامم، نظام‌الملک فی‌العالم، مقرب‌الحضرة السلطانیة، مشیرالدوله الخاقانیة، المختص بمزید عنایه‌الملک‌الصمد، مبارز‌الدنیا والدین احمد دامت‌معالیه بدان جانب فرستادیم. چون پاشای مومی‌الیه به شهر تبریز فرود آید به انواع تعظیم و تبجیل و تکریم و تجلیل پیشواز^۹ روید و اوامر و نواهی‌اش [که] همه فرمان قضا جریان قدر نفاذ ماست به سمع اطاعت و انقیاد بشنوید و امتثالش را از صمیم دل و جان قیام تام نمایید و این معنی را درباره شما عین عنایت و محض حمایت دانید.

۱. دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۷.

۲. شیخ صفی‌الدین اردبیلی.

۳. ر.ک: «یادواره شهید قاضی طباطبایی»، روزنامه جمهوری اسلامی، ص ۱۴.

۴. همان.

۵. محمدمحسن منزوی.

۶. ر.ک. به طبقات اعلام‌الشیعه [المجلد الرابع من طبقات اعلام‌الشیعه: القرن التاسع والقرن العاشر: الطیاء‌الأمع فی قرن‌التاسع و احیاء‌الدائر من القرن‌العاشر]، ص ۱۳۶.

۷. سلطان سلیم یکم فرزند بایزید دوم از سلاطین امپراتوری عثمانی.

۸. در متن کتاب «کسترنید» نوشته شده بود.

۹. در متن کتاب «پیشداد او درد و بدد» نوشته شده بود.

تحریراً فی‌الیوم‌الثانی من شهر رجب‌المرجب
سنه عشرين تسعمایه^۱

سلطان سلیم بعد از آن، راه تبریز را در پیش گرفت. «برخی قرائن تاریخی مؤید آن است که حضور قهرمانانه امیرعبدالوهاب در تبریز و تلاش‌های ماهرانه و محرمانه‌اش، باعث شکست اشغال این شهر به وسیله قوای عثمانی شد»^۲ سلطان سلیم و قوایش مجبور شدند بعد از گذشت هشت روز، تبریز را ترک کنند. سلطان سلیم که قصد نداشت شاه اسماعیل را به حال خود رها کند و مصمم به نابودی کامل وی بود، راه قره‌باغ را در پیش گرفت؛ ولی بعد از مدتی به دلایلی خواست تا زمستان را در اماسیه بگذراند.^۳ روز ششم شوال ۹۲۰ هـ.ق. وارد آن شهر شد. امیرعبدالوهاب «نیز با برنامه‌ریزی‌های دقیق خود برای مصلحت کشور، شاه اسماعیل را وادار نمود تا [برای پاره‌ای مذاکرات و اثبات برخی ادعاها] مذاکراتی با دربار عثمانی به عمل آورد.»^۴ شاه اسماعیل هم خود وی را برای این کار تعیین کرد. دلیل انتخابش هم شخصیت فوق‌العاده، نسب شریف، مقام علمی عبدالوهاب و وجهه و احترامی بود که بین مردم داشت. سلطان سلیم در نامه‌ای برای اهالی تبریز، از میان اکابر و اعیان خطه تبریز، تنها از وی نام برده بود و او از قزلباشان نبود که دیدارش موجب خشم سلطان سلیم شود. عبدالوهاب منتسب به سلاطین آق‌قویونلو بود و تولیت اوقاف ایشان را بر عهده داشت. سلطان سلیم نیز با افراد خاندان مزبور، ابراز هم‌دردی فراوانی کرده بود. «پنج روز بعد چهار تن از رجال بزرگ دربار ایران به نام میرنورالدین عبدالوهاب، قاضی اسحاق،^۵ ملاشکرالله مغنی و حمزه خلیفه با نامه و هدایایی از طرف شاه اسماعیل به اماسیه رسیدند [که] ریاست این هیأت با میرنورالدین عبدالوهاب بود»^۶ پس «پادشاه ایران با سلطان سلیم‌خان از در صلح برآمد و پوزش‌ها کرد به زبان سفیران خود»^۷؛ البته در نوشتاری، یکی از سه نفر همراه امیرعبدالوهاب، شخصی به نام صدر معرفی شده است.^۸ سلطان سلیم او را گرامی داشت، اما اجازه بازگشت به او نداد^۹ و در نامه‌ای که به شاه اسماعیل نوشت، از امیرعبدالوهاب با عنوان «فخرالسادات امیرعبدالوهاب»^{۱۰} یاد کرد. چون «مصمم به جنگ با ایران بود»^{۱۱}،

۱. در متن کتاب «تسعماء» نوشته شده است. مجموعه منشآت فریدون‌بک، ج ۱، ص ۳۹۱.
۲. ر.ک: «درنگی بر یک تبارنامه»، میراث شهاب، س. ۱۰، ش.پ. ۳۵ و ۳۶، ش ۱ و ۲، ص ۸۰.
۳. ر.ک: تاریخ عثمانی، ج ۲، ص ۲۹۰.
۴. ر.ک: «درنگی بر یک تبارنامه»، میراث شهاب، س. ۱۰، ش.پ. ۳۵ و ۳۶، ش ۱ و ۲، ص ۸۰.
۵. همان قاضی‌پاشا که از نسل محمد زکریای رازی است.
۶. «جنگ چالدران»، مجله دانشکده ادبیات [دانشگاه] تهران، س. ۱، ش ۲، ص ۱۱۶.
۷. تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۵۳.
۸. «یادوراء شهید قاضی طباطبایی»، روزنامه جمهوری اسلامی، ص ۱۴.
۹. ر.ک: شهداء الفضیله، صص ۱۲۸-۱۲۹.
۱۰. اسناد و نامه‌های تاریخی، ص ۴۲۶.
۱۱. تاریخ عثمانی، ج ۲، ص ۲۹۰.

پاسخی به پیشنهاد صلح نداد؛ البته در برخی نوشته‌ها تاریخ مذکور به اشتباه ۹۲۱ هـ ق آمده.^۱ در هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا در این باره می‌خوانیم: «در سال نهصد و یازده هجری از دربار شاه اسمعیل به رسم ایلچی و رسالت به دربار سلطان سلیم خوندگار مأمور شد»^۲ که در تاریخ یادشده هنوز جنگی رخ نداده بود. اما سلطان سلیم پس از چند روز که گزارش‌هایی مبنی بر نقش برجسته امیر عبدالوهاب در استقامت مردم و عدم اعتنایی وی به نامه خودش دریافت می‌کند، دستور می‌دهد تا سفیران را زندانی کنند و «میر معظم و قاضی مکرم را در ینگی حصار که به ثغر اسلامبول است»^۳ و همراهان او را به حصن دیمتونه^۴ محبوس کرد[ند]^۵. در کتاب تاریخ عثمانی آمده: «فرستاده را در قلعه دیمه‌توقه و همراهانشان را در کلیدالبحر بازداشت کردند»^۶ البته درباره علت زندانی کردن امیر عبدالوهاب نظر دیگری نیز در تاج‌التواریخ^۷ آمده است: «آن سفیر بند کرد که شاید شاه اسماعیل را رگ ناموس و بزرگی بجنبند و به رزم و مصاف آید. دیگر آنکه این سید اصیل به اشعار ملحدان قزلباش به دربار عثمانی آمد پادشاه خشم آورد که آل رسول را نباید به غیر زئی خود ملبس شوند»^۸ و نظر دیگری نیز در کتاب تاریخ پانصد ساله تبریز می‌خوانیم: «عبدالوهاب در ۹۲۰ ق. (۱۵۱۵ م.) به عنوان ایلچی به عثمانی اعزام شد تا ۹۳۳ ق. (۱۵۲۷ م.) در آنجا ماند و چون دوازده‌هزار کلاه قزلباشی تهیه کرد و پخش نمود به دستور سلطان عثمان به قتل رسید. شاه اسماعیل چون این خبر را شنید فرزندان او را به سمت قاضی‌القضات آذربایجان و قاضی عسکر تعیین نمود. علاوه بر سیورغال‌های پیشین مالیات سرانه غیر مسلمانان که سالانه از یک نفر شش دینار گرفته می‌شد به آنان واگذار گردید»^۹ از آن زمان تاکنون ۱۰۲۶ ق. (۱۶۱۷ م.) همین سیورغال در اختیار سادات عبدالوهابی است»^{۱۰} این خبر نمی‌تواند درست باشد چون شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم‌خان در آن تاریخ مذکور از دنیا رفته بودند.^{۱۱}

بعد از مدتی شاه اسماعیل دید که از سفیران و جواب پیشنهادش خبری نشد طی نامه‌ای دیگر به سلطان سلیم نوشت:

هر آینه به مقتضای حقیقت مؤدای «من سبق بین‌الاخوین بالطبع فهو اسبق بدخول‌الجنه» رعایه

۱. ر.ک: «عبدالوهاب تبریزی»، <http://fa.wikipedia.org/wiki>

۲. ص ۳۰.

۳. استانبول فعلی ترکیه.

۴. قلعه‌ای نزدیک ادرنه.

۵. تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، صص ۱۵۴-۱۵۳.

۶. ص ۲۹۱.

۷. مؤلف آن، خواجه محمدابن حسن خان سپاهان مقری است.

۸. تاج‌التواریخ به نقل از تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۵۶.

۹. تاریخ پانصد ساله تبریز، ص ۲۰۶.

۱۰. افضل‌التواریخ، ورقه ۲۶، به نقل از تاریخ پانصد ساله تبریز، ص ۲۰۶.

۱۱. شاه اسماعیل در ۱۵۲۴ م. و سلطان سلیم‌خان در ۱۵۲۰ میلادی.

لحقوق الاخوه و وثوق المجته به اهدای آثار موافقت و اشعار شعار مصادقت مسابقت نموده و مضمون سعادت رهنمون آیه کریمه «الصلح خیر»^۱، «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا^۲ فاصلحوا بینهما»^۳، «ولاتتبع سبیل المفسدین»^۴ و جهت توجه و قدوة تنبه ساخته سیادت و نقابت پناهی افادت و افاضت دستگاهی^۵ امیرنورالسیاده و الدین عبدالوهاب را جهت تأسیس اساس یگانگی و تغییر مخالفت و بیگانگی بدان صوب صواب مآب روانه گردانیده است و ترصد آن بود که چون اصلاح حال کافه انام و مصالح اهل اسلام را متضمن است سیادت پناه مشارالیه را به زودی روانه ساخته، اظهار خصیص اتحاد ذاتی علی الرسم السابق والوجه اللایق فرمایند. اکنون مدتی از آن گذشته و اثری بر آن مترتبت نگشته^۶ به خاطر نمود که چون درین اثنا بی وقوف و شعور جانبین بعضی امرای حدود طرفین تجاوز نمود صوری چند به فعل آورد که موهم تبلیغات محوله سیادت پناهی، مرضی الصفات است و همان سبب تسویف و تعویق آن باشد.^۷

ظاهراً در آن زمان خبری از سرنوشت امیرعبدالوهاب و دیگر سفرا در دست نبوده، چنانچه در تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر می خوانیم: «در سنه احدى و عشرين و تسعمائه از درگاه عالم پناه به رسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از ادای پیغام به اعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت، لاجرم به ناکام هم دردان ولایت رحل اقامت انداخت و ظاهراً تا غایت که تاریخ هجری به سنه ثلثین و تسعمائه رسیده، آن جناب در قید حیات است و به فراقت اوقات می گذراند.»^۸

درباره چگونگی و سال درگذشت امیرعبدالوهاب، اقوال مختلفی وجود دارد:

در *روضات الجنان و جنات الجنان* آمده که «تا سلطان [سلیم خان] به جوار رحمت ایزدی پیوسته در شهرور سنه ست و عشرين و تسعمائه سلطنت به نور وجود با وجود مظهر الطاف الهی سلطان سلیمان غازی^۹ - تغمده الله بغفرانه - منور گشته حضرت میرعبدالوهاب را از حبس بیرون آورده، تعظیم و تکریم بسیار نموده... در شهرور سنه سبع و عشرين و تسعمائه به جوار رحمت ایزدی پیوسته»^{۱۰} در صفحه ۱۰۴ روضه اطهار، در صفحه ۲۹ هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا، در صفحه ۶۷ جلد دوم دایره المعارف بزرگ اسلامی و در صفحه ۲۳۳ شاه اسمعیل صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی) همین نظر آمده است.

۱. در الذریعه الی تصانیف الشیعه ضمن تأکید بر درگذشت وی در زندان، سال فوت امیرعبدالوهاب را

۱. قسمتی از آیه ۱۲۷ از سوره نساء.

۲. در متن کتاب به اشتباه «اقتلوه» نوشته شده است.

۳. قسمتی از آیه ۹ از سوره حجرات.

۴. قسمتی از آیه ۱۴۲ از سوره الاعراف.

۵. اشتبهاً در متن کتاب «دستگاهی» نوشته شده است.

۶. اشتبهاً در متن کتاب «نکشته» نوشته شده است.

۷. مجموعه منشآت فریدون بک، ج ۱، ص ۴۱۴.

۸. تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ص ۶۰۹.

۹. سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم خان مشهور به سلیمان قانونی.

۱۰. همان، ص ۲۱۶.

۹۲۷ می‌داند.^۱ در کتاب *دانشمندان آذربایجان* آمده است: «محبوس شده و در سال ۹۲۷ در استانبول مرده.»^۲ در *ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء و نیز شهداء‌الفضیله* نوشته شده که بنا بر قولی بعد از آزادی از زندان از دنیا رفته، ولی تأکید شده که نظر مشهور و شایع درگذشت وی، در زندان است.^۳

۲. در *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز* آمده است: «میرعبدالوهاب در سال یک‌هزار و بیست و هفت از هجرت در مدینه قسطنطنیه، بدرود جهان گفت.»^۴ در *آشکده اردستان* نیز همان نظر آمده است، بدون اینکه در آن‌ها بر زندانی بودن وی اشاره‌ای داشته باشند.^۵

۳. در *مجله یادگار* در مقاله «به نقل از شاهد صادق» سال درگذشت وی ۹۲۲ هـ ق نوشته شده است.^۶ در حالی که در کتاب خطی شاهد صادق تاریخ درگذشت وی ۹۱۸ هـ ق. نوشته شده که قطعاً اشتباه کاتب آن است.^۷ آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی می‌نویسد: «پس از تحقیق در تواریخ عثمانی‌ها و در کتبی که در عصر وی و یا قریب به زمان امیرعبدالوهاب تألیف شده معلوم می‌شود که امیرعبدالوهاب در سال ۹۲۲ هـ ق. در حبس سلطان سلیم درگذشته و شهیداً از دنیا رفته است.»^۸ که ظاهراً درست‌ترین نظر در این مسأله است.

می‌گویند: «خواجه ملا ولد خلف‌المشاخ خواجه‌سید قاسم ابن شیخ جعفر ابن سلطان خواجه علی صفوی اردبیلی - رحمهم‌الله - و حضرت میرعبدالوهاب به یک روز در اصطنبول وفات یافته‌اند و در جوار حضرت ابویوب انصاری^۹ - رضی‌الله‌عنه - [واقع در مسجد ایوب سلطان^{۱۰} استانبول ترکیه کنونی] که از جمله صحابی کبار بوده مدفون گشته‌اند.»^{۱۱}

در نوشتاری درگذشت دو نفر در یک روز، دلیلی بر عادی نبودن درگذشت امیرعبدالوهاب دانسته شده است. البته این زمانی معنا می‌یابد که ثابت شود خواجه ملا یکی از سه نفر همراه امیرعبدالوهاب در این مأموریت بود که دلیلی بر این نیز آورده نشده است.^{۱۲}

۱. همان، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۳۹۰.

۳. همان، ص ۲۸۹ و ص ۱۳۹.

۴. همان، ص ۱۵۳.

۵. همان، ص ۱۷۴.

۶. همان، ش. ۹، ص ۳۶.

۷. همان، ص ۲۴۸.

۸. آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، ص ۶۶۹.

۹. ابویوب خالد ابن زید بن کلیب ابن ثعلبه ابن عوف ابن غنم ابن مالک ابن النجار ابن ثعلبه ابن عمرو انصاری خزرچی.

۱۰. اولین مسجد ساخته‌شده پس از فتح استانبول به وسیله مسلمانان.

۱۱. *روضات‌الجنان و جنات‌الجنان*، ج ۱، ص ۲۱۶.

۱۲. ر.ک: «وصیت‌نامه امیرعبدالوهاب جد علامه طباطبایی (قدس‌سره)»، *مرزبان وحی و خرد*، ص ۱۳۵.

درباره طراحی کلاه حیدری^۱ در کتاب جهان‌گشای خاقان با ذکر نام امیر عبدالوهاب آمده است: بعد از دادن مناصب ارجمند به ملازمان سعادت‌مند اراده خاطر مبارک بدان قرار یافت که ایام زمستان را در دارالسلطنه تبریز به دولت و اقبال بگذرانند. در آن حین سیدی از سادات که در دارالسلطنه تبریز به دولت و اقبال می‌گذرانید و موسوم به میرعبدالوهاب بود، تاجی گل‌دار موافق خاطر خواه آن حضرت به نظر کیمیا اثر شهریار شریعت‌پرور رسانید و آن حضرت تعجب فرمود که «تو این تاج را کجا دیدی که موافق است به آنچه من دیده‌ام.» آن سید به ذروه عرض رسانید که «چندگاه قبل از این در عالم رؤیا حضرت امیر علی (ع) را در خواب دیدم و آن حضرت تاجی بدین صفت از کاغذ بریده به من داده فرمودند که یکی از فرزندان ما مروج مذهب به حق خواهد بود و خطبه اثنی‌عشری در این شهر خواهد خواند. تو این کسوت را دوخته به نظر او برسان که بر سر مبارک گذارد» چون از خواب بیدار شدم، آن کاغذ در دستم بود. صبح دیگر خیاطی که گمان تشیع بر او داشتم و همسایه بنده بود، طلب کردم و از روی آن کاغذ تاجی بریده دوخت و از آن روز منتظر صدای بهجت‌افزا بودم تا امروز.^۲

این شخص غیر از امیرعبدالوهاب مورد بحث است؛ چون همان‌طور که گذشت، وی بعد از به حکومت رسیدن شاه اسماعیل صفوی تا درگذشت سلطان حسین بایقرا در هرات بود. در ثانی به نظر می‌رسد جریان خواب نادرست باشد؛ چون اعمال و کردار شاه اسماعیل در زمان حکومتش با آموزه‌هایی که از حضرت امام علی (ع) سراغ داریم، ناسازگار است.

وصیت‌نامه

تنها اثر مکتوبی که از ایشان باقی مانده، «وصیتی [است که] جهت فرزندان در [زندان سلطان سلیم] نوشته از آن معلوم می‌شود که وی را حالات اهل حال روی داده بوده»^۳ که مستند بر آیات قرآن و احادیث بزرگان دین است که متضمن نکات اخلاقی بوده و با نام وصیه‌الی‌الولد^۴ معروف است:

بسم الله الرحمن الرحيم

أحمد الله تعالى في السراء والضراء و أشكره على ما به الامر جری علی وفق ماقدر و قضی، يفعل الله مايشاء و أصلى على سيد الأنبياء محمد المصطفى المبعوث إلى كافه البرايا، المنعوت بخير الوری،

۱. همان تاج وهاج یا قزلباشان.

۲. جهان‌گشای خاقان، به نقل از یوسف جمالی، محمدکریم؛ تشکیل دولت صفوی و تعمیم مذهب تشیع دوازده‌امامی به عنوان تنها مذهب رسمی کشور؛ به نقل از نقوی، منیره سادات و محسن مرانی؛ «مطالعه تطبیقی کلاه مردان در سفرنامه‌ها و نگاره‌های دوران صفوی با تأکید بر دیوار نگاره‌های کاخ چهل‌ستون اصفهان»، نشریه مطالعات تطبیقی هنر: دوفصلنامه علمی - پژوهشی، س ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ش ۳، صص ۱۵-۱۶.

۳. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۶.

۴. الذریعه، ج ۲۵، ص ۱۰۴.

المصاب بأشد البلاء صلى الله عليه و على آله (و صحبه) الكرام البرره، المذبحين والمقتولين بأیدی الفرہ الفجرہ.

و بعد، أيها الأولاد الامجاد، هداكم الله طريق الصلاح والرشاد، و أعانكم على الاستعانه والسداد، و لاجلب اليكم محنه، و لا قدر عليكم فتنه، و عمّمكم بالسلامه، و خصّكم بالكرامه، و تولّى أموركم بالحياطه والهدايه، و لأخلاقكم من الكفايه والعنايه، إنّه ولى ذلك. أوصيكم و نفسي أولاً بتقوى الله و طاعته والإجتنب عن معصيته، «واتقوا الله واعلموا أنّ الله مع المتّقين»^١. «فاتقوا الله و أصلحوا ذات بينكم و أطيعوا الله و سوله ان كنتم مؤمنين»^٢ واعملوا أنّ علامه إعراض الله تعالى عن العبد اشتغاله بما لا يعنيه، و أنّ امرأ ذهبت ساعه من عمره في غير ما خلق له فحرى ان تطول عليه الحسرہ، فعليكم بالإقبال الى ما خلق لكم والامتنال لما امركم الله تعالى و رسوله به، والاجتناب عما نهىكم الله و رسوله عنه، الا و أنّ الله لم يدع شيئاً مما امركم به و نهىكم عنه الا و قد بينّه لكم «ليهلك من هلك عن بينه و يحيى من حيّ عن بينه»^٣ و هو بالمرصاد «ليجزى الذين أساؤا بما عملوا و يجزى الذين احسنوا بالحسنى»^٤ فمن احسن فلنفسه و «من اساء فعليها، و ما ربك بظلام للعبيد»^٥ و أنّ الأدب الذى يرفع به المرء المسلم من غير نسب هو الأدب فى الدين من اخلاق النبيين و سنن المرسلين و من افعال الأئمه المهتدين و اقول العلماء العاملين مما جمعه الله تعالى فى القرآن، كلّه أدب و خلق. قال الله تعالى: «يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم و أهليكم نارا»^٦ و قال تعالى: «واخفض جناحك للمؤمنين»^٧. و قال تعالى: «و لا تصعّر خدك للناس و لا تمش فى الارض مرحا»^٨ الآيات و غير ذلك ممّا لا يعدّ و لا يحصى.

واعلموا أطلال الله تعالى بقائكم بطاعته و سلك لكم سلوك أحبائه ان منشور النصيحه والوصيه مكتسب من معدن الرساله صلى الله عليه و آله و سلم و من نصائحه و وصاياه ما وصّى به لابن عباس رضى الله عنهما قال صلى الله عليه و آله و سلم له: «ألا أعلمك كلمات ينفعك الله بهن؟»^٩ قال: «بلى يا رسول الله»، قال: «احفظ الله يحفظك»^{١٠}، احفظ الله تجده امامك، و تعرّف الى الله فى الرخاء، يعرفك فى الشده، فإذا سألت فأسأل الله و إذا استعنت فاستعن بالله. فقد جفّ القلم بما هو كائن، فلو أنّ الخلائق

١. [قسمتى از] آية ١٩٤ از سورة بقره.

٢. [قسمتى از] آية ١ از سورة انفال.

٣. [قسمتى از] آية ٤٢ از سورة انفال.

٤. [قسمتى از] آية ٣١ از سورة نجم.

٥. ... [قسمتى از] آية ٤٦ از سورة فصلت

٦. [قسمتى از] آية ٦ از سورة تحریم.

٧. [قسمتى از] آية ٨٨ از سورة حجر.

٨. [قسمتى از] آية ١٨ از سورة لقمان.

٩. [مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٢، ص ٤٢٦].

١٠. [همان].

کَلَّهِمْ جَمِيعًا ارادوا ان يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لِمِيقَدْرِهِ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ وَان ارادوا ان يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لِمِيقَضِهِ اللَّهُ عَلَيْكَ لِمِيقَدْرِهِ اللَّهُ تَعَالَى: «وَان يَمْسَسَكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ»^١ الْآيَةُ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: «إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ مَقَامِكَ فِيهَا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا، وَاعْمَلْ لِلَّهِ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ، وَاعْمَلْ لِلنَّارِ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَيْهَا»^٢

ایہا الأولاد رزقکم اللہ العافیہ والسداد: علیکم بالمحبہ والوداد والالفہ الاتحاد فیما بینکم کأنکم بأجمعکم جسد واحد اذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالحمی لتأمنوا بوائق الاعداء، و علیکم بإقامہ الشرع والدین کما قال: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموالدین و لاتتفرقوا فیہ»^٣ و ان تجمعوا علیہ باعنائکم و بجوامع هممکم و لاتتفرقوا فیہ فان یداللہ مع الجماعہ، و انما یاکل الذئب التی شردت و انفردت عما علیہ الجماعہ.

اوصی حکیم اولادہ عند موتہ و کانوا جماعہ فقال لهم ایتونی بجماعہ عصی، فجمعها فقال لهم اکسروها و هی مجموعہ فلم یقدروا علی ذلک، ثم فرّقها و قال لهم خذوها واحده واحده و اکسروها، فکسروها فقال لهم هکذا انتم من بعدی لن تغابوا مااجتمعتم، فاذا تفرقتم تمکن منکم غدوکم. و کذلک الإنسان فی نفسه إذا جمع همته و توجه بجوامع الهمم علی اقامہ دین اللہ لم یغلبه شیطان من الانس و لامن الجن.

و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «اوثق عری الایمان الحبّ فی اللہ والبغض فی اللہ»^٤، و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: من کان فی حاجه أخیه کان اللہ فی حاجته»^٥ و قال امیر المؤمنین علی علیہ السلام: «حبّ القلوب الی اللہ تعالی ارقّها للإخوان»^٦. قبل لواحد من الحکماء ای الإخوان حبّ الیک قال الذی یغفر زلی و یسد حللی و یقبل غللی.

واعلموا وفقکم اللہ لمرضاته انّ للصبیہ اثرًا عظیمًا و خاصیه قویہ کل ماوصل لأحد من الخیر والشرف بالصبیہ، فعلیکم بمصاحبه من تجدون فی صحبتہ الزیادہ فی دینکم و ایمانکم و نفعاً منه فی باطنکم و یزید فی علمکم و یزهدکم فی الدنیا عملہ، و لا تعصون اللہ مادمتم فی قریہ یعظکم بلسان فعلہ لا بلسان قوله.

قال الصادق علیہ السلام: «طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس و انفق الفضل من ماله و

١. [قسمتی از] آیه ١٧ از سورہ انعام.

٢. [ر. ک. به تفسیر الثعالبی، ج ٣، ص ٢٠٦].

٣. [قسمتی از] آیه ١٣ از سورہ شورا.

٤. [المحاسن، ج ١، ص ١٦٥].

٥. [مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٢، ص ٤١٥].

٦. [کنز العمال، ج ١، ص ٢٢٣].

امسک الفضل»^۱ من لسانہ و رحم اہل الدلّ والمسکنہ و خالط اہل الفقہ والحکمہ.
وایاکم و مجالسہ أقوام یتکلمون بینہم بزخرف القول غروراً، یتملّقون فی الکلام خداعاً، قلوبہم مملوہ غشاً و غلاً و حسداً و کبراً حرصاً و طمعاً و بغضاً و عداوہ و مکراً و خیلاً، دینہم التعصب و اعتقادہم النفاق و اعمالہم الرئاء و اختیارہم شہوات الدنیا یتمنون الخلود فیہا مع علمہم بأنّہ لاسبیل لہم إلیہ، یجمعون ما لا یأکلون، و ینون ما لا یسکنون و یؤمنون ما لا یدرکون، و یکسبون الحرام و ینفقونہ فی المعاصی و یمنعون المعروف و یرتکبون المنکر، فاجتنبوہم و کونوا منہم علی حذر.
و لقد کفی النصیحہ قولہ تعالیٰ عن شکایہ الکفار و ضرر مصاحبہ الاشرار «بالیٰ بیٰ و بینک بعد المشرقین فبئس القرین»^۲. و قال اللہ تعالیٰ حکایہ ایضاً عنہم: یا «لیتینی لم اتّخذ فلاناً خلیلاً»^۳
و فی ہذا الزمان قلّ الأخلاء و عدم الوفاء فترک الخللہ اولیٰ، و لقد احسن من قال:

ما فی زمانک من ترجو موّدہ
ولا صدیق إذا جار الزمان و فی

فغش فریداً و لا ترکن إلی أحد
و قد نصحتک فیما قلّته و کفی

قال الصادق علیہ السلام: «من قرب السفلہ و ابعّد ذوی الأحساب والمروّات استحقّ الخذلان».

و قال: «و إیاک و صاحب السوء فإنّہ کالسیف کالمسلول یعجب منظّرہ و یقبح أثرہ»^۴ و قال ایضاً:
«ان اردت صحبہ الرجال فاصحب من إذا صحبتہ زانک و ان خدمتہ صانک، و ان احتجت إلیہ مانک،
و ان کلفّته مؤنہ اعانک، اصحب من اذا قلت صدق قولک، و ان صلت سدّد صولک، اصحب من ان
مددت یدک الی شیء مدّها، و ان بدت منک ثلمہ سدّها، و ان رای منک حسنہ عدّها، اصحب من
تامن بوائقہ و تحمد طرائقہ»^۵.

ان کان و لا بدّ من الصحبہ، فالضابطہ فیہا ان تعطوا کلّ ذی حقّ حقّہ، و لا تتركوا مطالبہ احد علیکم.
و عاملوا أبصارکم بالغضّ عن محارم اللہ، و اسماعکم بالاستماع الی احسن القول و السنّتکم بالصمت
عن السوء من القول، و علیکم بتحمل الاذی والصبر من عباد اللہ.

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم لأبی ہریرہ: «یا اباہریرہ احمل الاذی ممّن ہو أكبر منک
و أصغر منک و شر منک فانک ان کنت کذلک باہی اللہ بک الملائکہ [و من باہی اللہ بہ الملائکہ] جاء
یوم القیمہ آمنأ من کل سوء»^۶

و لیس اصبر علی اذی الناس من اللہ، انّہم لیدعون لہ ولداً و ہو برزقہم و بعافیہم.

۱. [ہمان، ج ۱۵، ص ۸۶۵].

۲. [قسمتی از آیہ ۳۸ از سورہ زخرف].

۳. [قسمتی از آیہ ۲۷ از سورہ فرقان].

۴. [ر. ک: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۲].

۵. [ر. ک: ہمان، ج ۸، ص ۲۱۱].

۶. [ر. ک: ہمان، ج ۱۱، ص ۲۹۲].

واجعلوا الحق امامک، و عاملوا عبادالله بما عاملهم الله، تحفظوا من الکام (القبيح) ان ينسب صبيغه و مذمومه لاحد و ان كانت فيه لا في حضوره و لا في غيبته فإنکم ان واجهتم بذلك فقد غیرتموه فلا تأمنوا ان يعافيه الله تعالى مها و يبتليکم بها، و ان كان غائباً فهي غيبه و قدنهاکم الله عنها. واعلموا انی قد کبر سنی و دق و رقّ جلدی و هرم جسمی و اقترّب اجلی و انقطع املی و اشتفت الی لقاء ربّی، فمادمت حياً ان شاء الله ترونی، فاذا انا مت جعلت الله فيکم خليفه و هو حسبی و حسبکم و هو نعم الخليفه والوكيل.

و آخر وصیتی أن تعاملوا بعدی مع الذين تحت أیدیکم بالرحم والشفقه والعاجزات سيما مع الضعفاء والصغار اللاتی ليس لهن سواکم قیم و لا کفیل، و ان لا تترکونی فی مظلمه، واهتموا بأداء ما یجب علیّ أداؤه و فی ردّالمظالم عن رقبتی متی ظهر تامماً ترکت، وفّقکم الله تعالی بالعمل بالوصایا و أعانکم علیه. والسلام علیکم و علی اهلکم و علی من لیدیکم.

و بلغوا تحیتی و سلامی الی من سأل عنی و الی اخوان الصفاء و خلان الوفاء والمرجو ان لاتنسونی من صالح الدعاء.

واعلموا ان لحامل الکتاب علیّ حقوقاً بغير حساب فوقّروه و عظّموه و تعاونوه فی کل باب، والله الموفق و إليه المآب و هو الکریم الوهاب.^۱

اعقاب

«سادات عبدالوهابی... سالیان دراز حائز رتبه نقابت و قضا و شیخ الاسلامی بوده و از طرف سلاطین وقت احکام و فرمانهای عالی مضمون درباره تصدی شغل های مزبور به نام نامی آنان صادر و توشیح گردیده است.»^۲ و «به اصالت و نجابت و صحت نسب و شرافت و بزرگی و حسب مشهور و به جلالت و عظمت معروف گردید.»^۳ همان طور که قبلاً ذکر شد، وی «جد اعلی خانواده وکیلی و امینی و قاضی و شیخ الاسلامی» [است... و] اولاد او در آذربایجان مقام شیخ الاسلامی و قضا و امین الرعايایی و وکیل الرعايایی داشته اند.^۴ و مشهور گردیدن به قاضی به دلیل انتصاب عبدالغفار به سمت قاضی القضاتی است.^۵

۱. فرزندان امیر عبدالوهاب:^۶

۱. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، صص ۲۲۱-۲۱۷.
۲. «خاندان های فضل و دانش آذربایجان در عصر قاجار»، چهره آذربادگان در آیینۀ تاریخ ایران، ص ۱۴۵.
۳. خاندان عبدالوهاب، به نقل از زندگی و مبارزات شهید آیت الله قاضی طباطبایی، ص ۷۸.
۴. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۲۸۰.
۵. مجله خواندنی ها، س ۲۸، ش ۱۸، به نقل از «درنگی بر یک تبارنامه»؛ فسنامه نسخه شناسی، کتاب شناسی [و] کتاب پژوهشی میراث شهاب، س ۱۰، ش. پ ۳۵ و ۳۶، ش ۱ و ۲، ص ۷۹.
۶. نوشتن اعقاب امیر عبدالوهاب هدف مقاله نیست بلکه فقط انشعاب و اشخاصی که به نام خاصی معروف شده اند خواهد آمد.

امیرعبدالغفار (میربزرگ)، امیرعبدالباقی، امیرعبدالرزاق (میرسلطان)، امیرعبدالجبار، امیرعبدالباری و امیرعلی اکبر (به قولی امیرمحمد اکبر و ملقب به میرشاه میر، به قولی ملقب به شاه میر و به قولی ملقب به میرشاه).
۲. اعقاب امیرعلی اکبر (به قولی امیرمحمد اکبر و ملقب به میرشاه میر، به قولی ملقب به شاه میر و به قولی ملقب به میرشاه) جد اعلای سادات تبریز و ارونق و انزاب:

امیرابوالقاسم قاضی، امیرنعمت الله قاضی، امیرتقی الدین محمد، امیروحیدالدین افضل (امیرحیدرالدین افضل)، امیرعلی اکبر (جد اعلای سادات ارونق و انزاب)، امیرسید اسماعیل (به قولی سید اسمعیل و به قولی ملقب به دیباج؛ جد اعلای سادات تبریز).

۳. عقب امیرسید اسماعیل (به قولی سید اسمعیل و به قولی ملقب به دیباج؛ جد اعلای سادات تبریز):
امیرمجدالدین محمد (به قولی سید مجدالدین، به قولی محمد مجدالدین، به قولی میرزامجدالدین و به قولی امیرمجدالدین طباطبا).

۴. عقب امیرمجدالدین محمد (به قولی سید مجدالدین، به قولی محمد مجدالدین، به قولی میرزامجدالدین و به قولی امیرمجدالدین طباطبا):

میرزاصدرالدین محمد قاضی (به قولی میرمحمد صدرالدین، به قولی میرزاصدرالدین محمد کبیر قاضی و به قولی میرصدرالدین محمد کبیر طباطبا).

۵. اعقاب میرزاصدرالدین محمد قاضی (به قولی میرمحمد صدرالدین، به قولی میرزاصدرالدین محمد کبیر قاضی و به قولی میرصدرالدین محمد کبیر طباطبا):

سید جلال الدین ولی (به قولی سید جلال الدین و ملقب به سلطان؛ جد سادات فتاحی و دیبا) و میرزامحمدیوسف نقیب الاشراف (به قولی میرزا یوسف نقیب الاشراف طباطبا، به قولی میرزایوسف نقیب الاشراف و به قولی ملقب به نقیب الاشراف الاکبر؛ جد اعلای سادات قاضی، شیخ الاسلامی و وکیلی).
۵-۱. سید جلال الدین ولی (به قولی سید جلال الدین و ملقب به سلطان؛ جد سادات فتاحی و دیبا):

۵-۱-۱. سادات فتاحی

ایشان اعقاب آقامیرفتاح آقا ابن حاجی میرزایوسف مجتهد ابن حاجی میرعبدالفتاح ابن میرزاعطاءالله ابن میرزاشرف جهان ابن امیرمخدوم ابن سید جلال الدین ولی (به قولی سید جلال الدین و ملقب به سلطان) هستند.

۵-۱-۲. سادات دیبا

ایشان اعقاب حاج میرزاعلی اصغر مستوفی ابن میرزارفیع ابن میرابی طالب وزیر ابن میرسلیم نایب الصدر ابن میرمحمدسعید ابن میرعلی اکبر ابن میررفیع میرمطلب (به قولی میرزارفیع) ابن آقامیرفتاح آقا ابن حاجی میرزایوسف مجتهد ابن حاجی میرعبدالفتاح ابن میرزاعطاءالله ابن میرزاشرف جهان ابن امیرمخدوم ابن سید جلال الدین ولی (به قولی سید جلال الدین و ملقب به سلطان) هستند.

۵-۱-۲-۱. «طباطبایی دیبا» و «دیبا»: برخی نوادگان حاج میرزاعلی اصغر مستوفی این نامها را برای نام خانوادگی خودشان برگزیدند.

۵-۲. میرزامحمدیوسف نقیب‌الاشراف (به قولی میرزایوسف نقیب‌الاشراف طباطبا، به قولی میرزایوسف نقیب‌الاشراف و به قولی ملقب به نقیب‌الاشراف‌الاکبر؛ جد اعلای سادات قاضی، شیخ‌الاسلامی و وکیلی) ۵-۱-۱. سادات قاضی

ایشان برخی اعقاب میرزاسید محمد قاضی ابن میرزامحمدعلی قاضی ابن میرزاصدرالدین محمد (به قولی میرزاصدراقاضی، به قولی میرزاصدرالدین و به قولی محمد صدرالدین طباطبا) ابن میرزامحمدیوسف نقیب‌الاشراف (به قولی میرزایوسف نقیب‌الاشراف طباطبا، به قولی میرزایوسف نقیب‌الاشراف و به قولی ملقب به نقیب‌الاشراف‌الاکبر) هستند:

۵-۱-۱-۱. «قاضی طباطبایی»: سید محمدعلی قاضی طباطبایی ابن حاج میرزا باقر قاضی ابن حاج میرزا محمدعلی قاضی ابن حاج میرزا محسن قاضی ابن حاجی‌عبدالجبار قاضی ابن حاجی میرزا محمدمهدی قاضی ابن میرزا محمدتقی قاضی ابن میرزا سید محمد قاضی و همچنین علی قاضی طباطبایی ابن میرزا محمدعلی قاضی (طباطبایی عدنان) ابن حاج میرزا مهدی قاضی ابن حاج میرزا هاشم قاضی ابن حاجی میرزا محمدمهدی قاضی ابن میرزا محمدتقی قاضی ابن میرزا سید محمد قاضی این نام را برای نام خانوادگی خودشان برگزیدند.

۵-۱-۱-۲. «امامی»: برخی نوادگان حاج میرزا کاظم آقاسید امامی طباطبایی ابن میرزایوسف^۱ ابن میرزا باقر ابن میرزا محمدتقی قاضی ابن میرزا سید محمد قاضی این نام را برای نام خانوادگی خودشان برگزیدند.

۵-۱-۱-۳. «طباطبایی عدنان»: برخی نوادگان میرزامحمدعلی قاضی (طباطبایی عدنان) ابن حاج میرزامهدی قاضی ابن حاج میرزاهاشم قاضی ابن حاجی میرزامحمدمهدی قاضی ابن میرزامحمدتقی قاضی ابن میرزاسید محمد قاضی این نام را برای نام خانوادگی خودشان برگزیدند.

۵-۱-۱-۴. «طباطبایی رزمی»: مصطفی طباطبایی رزمی ابن میرزا علی‌النقی ابن میرزامحمدعلی قاضی (طباطبایی عدنان) ابن حاج میرزامهدی قاضی ابن حاج میرزاهاشم قاضی ابن حاجی میرزامحمدمهدی قاضی ابن میرزامحمدتقی قاضی ابن میرزاسید محمد قاضی این نام را برای نام خانوادگی خود برگزید.

۵-۱-۱-۵. «ترابی طباطبایی»: میرزارضی ترابی طباطبایی ابن میرزامحمدعلی قاضی (طباطبایی عدنان) ابن حاج میرزامهدی قاضی ابن حاج میرزاهاشم قاضی ابن حاجی میرزامحمدمهدی قاضی ابن میرزامحمدتقی قاضی ابن میرزاسید محمد قاضی و همچنین عبدالله ترابی طباطبایی ابن علی قاضی طباطبایی ابن میرزامحمدعلی قاضی (طباطبایی عدنان) ابن حاج میرزامهدی قاضی ابن حاج میرزاهاشم قاضی ابن حاجی میرزامحمدمهدی قاضی ابن میرزاسید محمد قاضی این نام را برای نام خانوادگی خودشان برگزیدند.

۵-۱-۱-۶. «مهدوی فرحزاد»: ابراهیم مهدوی فرحزاد ابن علی قاضی طباطبایی ابن میرزا محمدعلی

۱. در صفحه ۳۶ هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا به اشتباه مابین میرزایوسف و میرزا باقر از فردی به نام میرزاتقی طباطبایی نام برده شده است.

قاضی (طباطبایی عدنان) ابن حاج میرزا مهدی قاضی ابن حاج میرزا هاشم قاضی ابن حاجی میرزا محمد مهدی قاضی ابن میرزا محمد تقی قاضی ابن میرزا سید محمد قاضی این نام را برای نام خانوادگی خود برگزید.
۵-۱-۷-۱-۵. «طباطبایی ریسی»: برخی نوادگان میرزا علی ریسی طباطبایی ابن میرزا ابوالحسن ریسی السادات ابن حاج میرزا هاشم قاضی ابن حاجی میرزا محمد مهدی قاضی ابن میرزا محمد تقی قاضی ابن میرزا سید محمد قاضی این نام را برای نام خانوادگی خودشان برگزیدند.

۵-۱-۲. سادات شیخ الاسلامی

ایشان اعقاب میرزا علی اصغر شیخ الاسلام ابن میرزا محمد تقی قاضی ابن میرزا سید محمد قاضی ابن میرزا محمد علی قاضی ابن میرزا صدرالدین محمد (به قولی میرزا صدر افاضی، به قولی میرزا صدرالدین و به قولی محمد صدرالدین طباطبا) ابن میرزا محمد یوسف نقیب الاشراف (به قولی میرزا یوسف نقیب الاشراف طباطبا، به قولی میرزا یوسف نقیب الاشراف و به قولی ملقب به نقیب الاشراف الاکبر) هستند:
۵-۱-۲-۱. «نقیب زاده مشایخ»: میرزا سید علی نقیب زاده مشایخ (مشهور به میرعماد) ابن سید محمد علی (به قولی میرزا محمد علی و مشهور به نقیب) ابن سید محمد شفیع نقیب الاشراف (به قولی میرزا محمد شفیع و به قولی میرزا شفیع) ابن میرزا علی اصغر شیخ الاسلام این نام خانوادگی را انتخاب کرد.

۵-۱-۳. سادات وکیلی

خانه بزرگ وکالت که تا جهان باشد پاینده باد،^۱ آنجای پدید است که این دوده را تا به میرزا صدرالدین محمد وکیل مالیات (به قولی میرزا صدر وکیل آذربایجان، به قولی میرزا صدر وکیل، به قولی میرزا صدرالدین وکیل و به قولی میرزا صدرالدین طباطبا) ابن میرزا محمد علی قاضی ابن میرزا صدرالدین (به قولی میرزا صدر قاضی) ابن میرزا محمد یوسف نقیب الاشراف (به قولی میرزا یوسف نقیب الاشراف طباطبا، به قولی میرزا یوسف نقیب الاشراف و به قولی ملقب به نقیب الاشراف الاکبر) منصب وکالت بوده است سه تن را وکالت مالیات بوده و سه تن را وکالت رعایا.^۲

۵-۱-۳-۱. «وکیلی»، «وکیلی طباطبایی»، «طباطبایی وکیلی» و «سراج میر»: برخی نوادگان میرزا صدرالدین محمد وکیل مالیات (به قولی میرزا صدر وکیل آذربایجان، به قولی میرزا صدر وکیل، به قولی میرزا صدرالدین وکیل و به قولی میرزا صدرالدین طباطبا) این نامها را برای نام خانوادگی خودشان برگزیدند.
۵-۱-۳-۲. «شهاب الدین»: میرباقر شهاب الدین ابن میرزا اسدالله ابن حاجی میرباقر ابن حاجی میر اسدالله ابن حاجی میر عبدالفتاح ابن حاجی میرزا محمد جعفر (به قولی میرزا جعفر) ابن حاج میرزا عبدالوهاب وکیل (به قولی ملقب به وکیل الرعایا و مشهور به میرزا پاشای وکیل) ابن حاجی میرزا محمد جعفر وکیل آذربایجان (به قولی حاجی میرزا جعفر وکیل و به قولی ملقب به وکیل الرعایا) ابن حاجی میرزا عبدالوهاب (به قولی مشهور به وکیل مالیات) ابن حاجی میرزا محمد علی (به قولی مشهور به وکیل مالیات) ابن میرزا

۱. تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۵۳.

۲. همان، ص ۳۶۳.

صدرالدین محمد وکیل مالیات (به قولی میرزاصدر وکیل آذربایجان، به قولی میرزا صدرا وکیل، به قولی میرزا صدرالدین وکیل و به قولی میرزا صدرالدین طباطبا) و برادرش سید کاظم شهابالدین این نام را برای نام خانوادگی خودشان برگزیدند.

۵-۱-۳-۳. «باقرزاده ارجمندی»: میریوسف باقرزاده ارجمندی (وی پدر بزرگ نگارنده است؛ یعنی سید احمد ابن سید رضا ابن میریوسف باقرزاده ارجمندی) ابن میرباقر شهابالدینی ابن میرزا اسدالله ابن حاجی میرباقر ابن حاجی میر اسدالله ابن حاجی میر عبدالفتاح ابن حاجی میرزا محمدجعفر (به قولی میرزاجعفر) ابن حاج میرزا عبدالوهاب وکیل (ملقب به وکیل الرعایا و مشهور به میرزاپاشای وکیل) ابن حاجی میرزا محمدجعفر وکیل آذربایجان (به قولی حاجی میرزا جعفر وکیل و به قولی ملقب به وکیل الرعایا) ابن حاجی میرزا عبدالوهاب (به قولی مشهور به وکیل مالیات) ابن حاجی میرزا محمدعلی (به قولی مشهور به وکیل مالیات) ابن میرزا صدرالدین محمد وکیل مالیات (به قولی میرزاصدر وکیل آذربایجان، به قولی میرزاصدرا وکیل، به قولی میرزاصدرالدین وکیل و به قولی میرزاصدرالدین طباطبا) این نام را برای نام خانوادگی خود برگزید.

۵-۱-۳-۴. «باقرزاده خیاط»: میرجعفر ابن میرباقر شهابالدینی ابن میرزا اسدالله ابن حاجی میرباقر ابن حاجی میر اسدالله ابن حاجی میر عبدالفتاح ابن حاجی میرزا محمدجعفر (به قولی میرزاجعفر) ابن حاج میرزا عبدالوهاب وکیل (به قولی ملقب به وکیل الرعایا و مشهور به میرزاپاشای وکیل) ابن حاجی میرزا محمدجعفر وکیل آذربایجان (به قولی حاجی میرزا جعفر وکیل و به قولی ملقب به وکیل الرعایا) ابن حاجی میرزا عبدالوهاب (به قولی مشهور به وکیل مالیات) ابن حاجی میرزا محمدعلی (به قولی مشهور به وکیل مالیات) ابن میرزا صدرالدین محمد وکیل مالیات (به قولی میرزا صدر وکیل آذربایجان، به قولی میرزا صدرا وکیل، به قولی میرزا صدرالدین وکیل و به قولی میرزا صدرالدین طباطبا) این نام را برای نام خانوادگی خود برگزید.

۵-۱-۳-۵. «طباطبایی امینی»: برخی نوادگان حاج میرزا کاظم امین الدوله (به قولی حاج سید کاظم امین) ابن میرزا ابراهیم وکیل الرعایای آذربایجان ابن میرزا صدرالدین محمد وکیل مالیات (به قولی میرزاصدر وکیل آذربایجان، به قولی میرزاصدرا وکیل، به قولی میرزاصدرالدین وکیل و به قولی میرزاصدرالدین طباطبا) این نام را برای نام خانوادگی خودشان برگزیدند.

۵-۱-۳-۶. «مؤتمنی طباطبایی»: برخی نوادگان حاج میرزا رفیع خان مؤتمن دیوان ابن حاج میرزا کاظم امین الدوله (به قولی حاج سید کاظم امین) ابن میرزا ابراهیم وکیل الرعایای آذربایجان ابن میرزاصدرالدین محمد وکیل مالیات (به قولی میرزاصدر وکیل آذربایجان، به قولی میرزا صدرا وکیل، به قولی میرزا صدرالدین وکیل و به قولی میرزا صدرالدین طباطبا) این نام را برای نام خانوادگی خودشان برگزیدند.

«طباطبایی عدل»، «عدل»، «مهدوی طباطبایی فرد»، «طباطبایی ملاذی»، «طباطبایی خاتم بخش»، «طباطبایی شهیر»، «طباطبایی مجد»، «مفیدی طباطبایی»، «طباطبایی رزاقی»، «طباطبایی صدایی»، «طباطبایی»، «طباطبایی اقدم وایقان»، «طباطبایی اصل» و «فرد طباطبایی» از دیگر نام‌های برگزیده شده برای نام خانوادگی خاندان امیر عبدالوهاب است.

منابع

۱. أبوزید عبدالرحمن ابن محمد ابن مخلوف الثعالبی، تفسیر الثعالبی [الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن]، الطبعة الأولى، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۲. اسکندریبگ منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی: جلد اول: تاریخ ایران، سلسله‌نسب خاندان صفوی [و] شرح پادشاهی سلاطین پیش از شاه‌عباس اول، به تصحیح محمداسماعیل رضوی، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
۳. الامینی التبریزی، عبدالحسین ابن احمد، شهداء الفضیله، المقدمه و ترجمه‌المؤلف شیخ محمدخلیل الزین العاملی، (چاپ سربی)، نجف، مطبعه‌الغری، ۱۳۵۵ هـ.ق.
۴. الرجائی، السید مهدی، المعقبون من آل أبي طالب: أعقاب الإمام الحسن المجتبی علیه‌السلام، چاپ اول: قم، مؤسسه عاشوراء، ۱۳۸۵ هـ. ش.
۵. الطهرانی، آقابزرگ (محمدحسن منزوی)، الذریعه الی تصانیف الشیعه: الجزء الخامس والعشرون، الطبعة الثانية، بیروت، دارالاضواء، [۱۴۰۳].
۶. الطهرانی، آقابزرگ (محمدحسن منزوی)، طبقات اعلام‌الشیعه [المجلد الرابع من طبقات اعلام‌الشیعه: القرن التاسع والقرن العاشر: الطباء‌الأمع فی قرن‌التاسع و احياء‌الدائر من القرن‌العاشر]، تحقیق علی‌نقی منزوی، طبعة‌الثانية: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۷. المیرزا عبدالله افندی الاصبهانی، ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء، باهتمام السید محمودالمرعشی و تحقیق السید احمدالحسینی، چاپ اول، مطبعة‌الخيام (من مخطوطات مکتبه آیت‌الله‌المرعشی‌العامه: ۵)، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۸. امین احمد رازی، هفت اقلیم، با تصحیح، تعلیق و تحقیق جواد فاضل، (-): کتاب‌فروشی علی‌اکبر علمی و کتاب‌فروشی ادیب، [تهران، ۱۳۴۰].
۹. «به نقل از شاهد صادق»، مجله ماهیانه ادبی علمی تاریخی یادگار، س ۲، اردیبهشت ۱۳۲۵، ش ۹، صص. ۲۷-۳۶.
۱۰. ترابی طباطبایی، سید جمال، نسب‌نامه شاخه‌ای از طباطبایی‌های تبریز، چاپ اول: تبریز، سازمان اسناد ملی ایران/ مدیریت منطقه شمال غرب، بهار ۱۳۸۶.
۱۱. تربیت، محمدعلی، دانشمندان آذربایجان، به کوشش غلام‌رضا طباطبایی مجد، چاپ اول: تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بهار ۱۳۷۸.
۱۲. جعفریان، رسول، تاریخ ایران اسلامی: دفتر چهارم: صفویه از ظهور تا زوال ۱۱۳۵-۹۰۵، به سفارش کانون اندیشه جوان، چاپ دوم: تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
۱۳. جمال‌الدین مقداد ابن عبدالله الاسدی السیوری الحلّی، اللوامع الالهیه فی‌المباحث الکلامیه، حقه و علّق علیه السید محمدعلی القاضی الطباطبایی، [چاپ اول]: تبریز، مطبه شفق، ۱۳۹۷ هـ.ق.
۱۴. جهان‌گشای خاقان، به نقل از یوسف جمالی، محمدکریم، تشکیل دولت صفوی و تعمیم مذهب تشیع

- دوازده/مامی به عنوان تنها مذهب رسمی کشور، به نقل از نقوی، منیره سادات و محسن مراثی، «مطالعه تطبیقی کلاه مردان در سفرنامه‌ها و نگاره‌های دوران صفوی با تأکید بر دیوار نگاره‌های کاخ چهل‌ستون اصفهان»، نشریه مطالعات تطبیقی هنر: دوفصلنامه علمی پژوهشی، س ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ش ۳، صص. ۱۷-۱.
۱۵. حافظ حسین کربلایی تبریزی، *روضات الجنان و جنات الجنان*، با مقدمه، تکلمه، تصحیح و تعلیق جعفر سلطان‌القرائی، چاپ اول: تبریز، ستوده، ۱۳۸۳، جزء اول.
۱۶. حسن زاده، اسماعیل، حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو در ایران؛ چاپ پنجم: تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، بهار ۱۳۹۱.
۱۷. حقی اوزون چارشی‌لی، اسماعیل، تاریخ عثمانی: جلد دوم: از فتح استانبول تا مرگ سلطان سلیمان قانونی، با ترجمه ایرج نوبخت، چاپ اول: [تهران]، انتشارات کیهان، ج ۲، پاییز، ۱۳۶۹.
۱۸. خالقی، محمدهادی، دیوان نقابت: پژوهشی در باره پیدایش و گسترش اولیه تشکیلات سرپرستی سادات، چاپ اول: قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی / معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، تابستان ۱۳۸۷.
۱۹. رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم، *آتشکده اردستان: بخش اول: مشتمل بر جغرافیا و تاریخ اردستان و تحقیق در انساب سادات طباطبایی ایران*، چاپ آتشکده، تاریخ پیش‌گفتار ۱۳۳۶.
۲۰. سید محمدرضا ابن محمدصادق طباطبایی تبریزی، *تاریخ اولاد الاطهار*، به کوشش محمد الوان‌ساز خویی، چاپ اول، مرکز پژوهش کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ۱۳۸۹.
۲۱. شیخ ابوجعفر احمد ابن محمد ابن خالد ابن عبدالرحمن ابن محمد ابن علی برقی، *المحاسن، الطبعة الثانية*، قم، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱.
۲۲. صدراپی خویی، علی، «وصیت‌نامه امیر عبدالوهاب جد علامه طباطبایی (قدس سره)»، *مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی: به مناسبت یکصدمین سالگرد ولادت آن حکیم فرزانه* ۱۳۸۱ ش، چاپ اول: قم، مؤسسه بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۱.
۲۳. صدری، محمدباقر، «یادواره شهید قاضی طباطبایی»، *روزنامه جمهوری اسلامی*، سال هیجدهم، پنجشنبه آبان ۱۳۷۵، ش ۵۰۴۳.
۲۴. صفت‌گل، منصور، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی: تاریخ تحولات دینی ایران در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری*، چاپ اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۱.
۲۵. طباطبایی دیبا، رضا (به همت)، *شجره خاندان طباطبایی دیبا*، با مقدمه سعدی طباطبایی دیبا، ۱۳۵۲ هـ ق. به نقل از هاشمیان، هادی، «شجره خاندان طباطبایی دیبا»، *پیام بهارستان*، دوره دوم، سال ۴، زمستان ۱۳۹۰، شماره ۱۴.
۲۶. طباطبایی، سید محمدحسین، *نسب‌نامه خاندان طباطبایی (اولاد امیر سراج‌الدین عبدالوهاب)*، به کوشش و با مقدمه سید هادی خسروشاهی، چاپ اول: قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۱.

۲۷. طباطبایی مدرسی، سید حسین، فرمان‌های ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو، چاپخانه حکمت قم، دی ۱۳۵۲.
۲۸. علاء‌الدین علی‌المتقی ابن‌حسام‌الدین‌الهندی‌البرهان فوری، کنز‌العمال فی سنن‌الاقوال والافعال، ضبطه و فسر غریبه بکری حیانی و صححه و وضع فهارسه و مفتاحه صفوه‌السقا، بیروت، مؤسسه‌الرساله، ۱۳۷۶.
۲۹. علاء‌الدین علی‌المتقی ابن‌حسام‌الدین‌الهندی‌البرهان فوری، کنز‌العمال فی سنن‌الاقوال والافعال، ضبطه و فسر غریبه بکری حیانی و صححه و وضع فهارسه و مفتاحه صفوه‌السقا، بیروت، مؤسسه‌الرساله، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۳۰. عون‌اللهی، سید آقا، تاریخ پانصد ساله تبریز: از آغاز دوره مغولان تا پایان دوره صفویان، با ترجمه پرویز زارع شاهمرسی، چاپ دوم: تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹.
۳۱. غیاث‌الدین ابن‌همام‌الدین‌الحسینی‌المدعو به خواندمیر، تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر؛ (-): (-)، انتشارات کتابخانه خیام.
۳۲. فلسفی، نصرالله؛ «جنگ چالدران»؛ مجله دانشکده ادبیات [دانشگاه] تهران، سال اول، دی ۱۳۳۲، ش ۲، صص. ۱۲۷-۵۰.
۳۳. قاضی احمد غفاری قزوینی، تاریخ جهان‌آرا، (-): تهران، کتاب‌فروشی حافظ، فروردین ۱۳۴۳.
۳۴. قاضی طباطبایی، سید حسن، «خاندان‌های فضل و دانش آذربایجان در عصر قاجار»، چهره آذربادگان در آیین تاریخ ایران: به مناسبت روز تاریخی ۲۱ آذرماه، چاپ اول: تبریز، انتشارات دانشگاه آذربادگان، آذر ۱۳۵۳، صص ۱۸۲-۱۴۱.
۳۵. قاضی طباطبایی، محمدعلی، خاندان عبدالوهاب، نسخه خطی.
۳۶. کارنگ، عبدالعلی، آثار باستانی آذربایجان: جلد اول: آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز، (-): تبریز، چاپخانه بهمن تهران ۱۳۵۱.
۳۷. گلی زواره، غلام‌رضا، «درنگی بر یک تبارنامه»، فصنامه نسخه‌شناسی، کتاب‌شناسی [و] کتاب‌پژوهشی میراث شهاب، سال دهم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ش.پ. ۳۵ و ۳۶، ش. ۱ و ۲، صص. ۸۲-۷۳.
۳۸. گلی زواره، غلام‌رضا، «سید مهدی قاضی عارفی ناشناخته»، ستارگان حرم: اختران حریم معصومه (س)، گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، چاپ اول: قم، زائر (آستانه مقدسه قم)، بهار ۱۳۸۵.
۳۹. گلی زواره، غلام‌رضا، «قله پارسایی و پایداری، چشمه محبت و صفا/ به مناسبت سی‌امین سالگرد شهادت شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی»، ماهنامه پیام زن، سال هجدهم، آبان ۱۳۸۸، شماره ۸، شماره‌های پیاپی ۲۱۲، صص ۱۵-۱۰.
۴۰. مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، به کوشش غلام‌رضا طباطبایی مجد، چاپ اول: [تهران]، انتشارات زرین، ۱۳۷۷.
۴۱. محمدصادق صادقی اصفهانی، شاهد صادق، خطی، عبدالرزاق‌الکزاوی، هفتم ربیع‌الاول ۱۲۸۷، رحلی.
۴۲. محیط طباطبایی، سید محمد، تطور حکومت در ایران بعد از اسلام، چاپ اول: [تهران]، انتشارات بعثت، ۱۳۶۷.

۴۳. محیط طباطبایی، سید محمد، «شوخی و جدی»، یغما، سال هیجدهم، فروردین ۱۳۴۴، ش ۱، صص ۴۰-۴۶.
۴۴. مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، دایره المعارف بزرگ اسلامی: جلد دوم: آل رشید ابن ازرق؛ زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ اول: تهران، ۱۳۸۶.
۴۵. ملاحمدامین حشری تبریزی، روضه اطهار: مزارات متبرکه و محلات قدیمی تبریز و توابع، به تصحیح، اهتمام و با مقدمه، حواشی و تعلیقات عزیز دولت آبادی، چاپ اول: تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۷۱.
۴۶. مؤید ثابتی، سید علی، اسناد و نامه های تاریخی: از اوائل دوره های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی، (-): تهران، کتابخانه طهوری، آبان ۱۳۴۶.
۴۷. میرزا حسین النوری الطبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، الطبعة الثانية: بیروت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ هـ.ق، الجزء الثاني، ۶۳۶ ص، «وزیری».
۴۸. میرزا حسین النوری الطبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، الطبعة الثانية: بیروت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۴۹. میرزا حسین النوری الطبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، الطبعة الثانية: بیروت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۵۰. میرزا حسین النوری الطبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، الطبعة الثانية: بیروت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۵۱. میرزا رفیع الدین [الحسنی الحسینی نظام العلمای [طباطبایی] محمد رفیع ابن علی اصغر، مجالس نظامیه، با خط علی نقی حائری طباطبایی، چاپ سنگی: دارالطباعه حاج احمد آقا، ۱۳۱۹ هـ.ق.
۵۲. نادر میرزا قاجار، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول از ویراست دوم: تبریز، انتشارات آیدین و انتشارات یانار، ۱۳۹۳.
۵۳. نقیب زاده مشایخ طباطبا، سید حسین علی، هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا، [چاپ اول]: [تهران]، چاپخانه مجلس، ۱۳۳۱.
۵۴. نوایی، عبدالحسین (به اهتمام)، شاه اسمعیل صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی)، [چاپ اول: تهران]، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران با مساعدت مالی سازمان برنامه (انتشارات: ۵۰ و منابع تاریخ و جغرافیای ایران: ۱۷)، ۱۳۴۷.
۵۵. نیکبخت، رحیم و صمد اسمعیل زاده، زندگی و مبارزات شهید آیت الله قاضی طباطبایی، چاپ اول: تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۵۶. هاشمیان، هادی (گردآورنده)، فهرست کتب سنگی چاپ تبریز (فارسی - عربی)، چاپ اول: انتشارات ستوده، ۱۳۸۶.